

برده داری و عدالت از دیدگاهی کتب مقدس

از حامد یوسف نظری

مقدمه:

سازنده جامعه فقط جمعی از انسان‌ها نیست بلکه این جمع زادهٔ مناسبات اقتصادی است که بر مبنای آن اجتماع انسانی و پدیده‌های فرهنگی شکل می‌گیرند. این مناسبات خودش هم علت است و هم معلول آن، یعنی آنچه در مناسبات اجتماعی است خودش پرورندهٔ ضد خود هم می‌باشد که تاریخ در آن شکل می‌گیرد. بر این اساس جامعه تنها جمعی از انسان‌ها نیست که بنا بر منافع مشترک ایجاد شده باشد بلکه از طبقات و اقشار مختلفی که دارای منافع متضاد اند، یعنی جامعه نتیجهٔ مناسبات طبقاتی است که انسان‌ها را برده و آزاده یا دهقان و ارباب و یا کارگر و کارفرما تقسیم می‌کنند. تضاد اجتماعی دو عامل اساسی را در مورد فراشد تاریخ پیشکش می‌کند.

۱ - عامل عینی که همان دیالکتیک نیروهای تولید و مناسبات اجتماعی تولید است.

۲ - عامل ذهنی که در مجموع آگاهی اجتماعی و تحولات اجتماعی است، اما در این چهارچوب عامل تعیین‌کنندهٔ تغییرات و تحولات اجتماعی عامل عینی یا نیازها اساسی بقا یا حیات انسانی است، زیرا طبقات که خود نیز با مناسبات اجتماعی تولید تعیین می‌شوند، بر این اساس تغییرات و تحولات در آگاهی اجتماعی تابع همان شرایط و مناسبات حاکم در جامعه باشد که در پیشرفت و رشد آن و یا انتقال و تبدیل آن نقش اساسی را ایفا می‌کنند.

اگر همین‌طور بتاریخ نگاه کنیم، تمام رویدادهای گذشته در فراشد مناسبات و تضاد اجتماعی آن بوجود می‌آیند، تحولات اجتماعی زادهٔ نظر خیرخواهانه این و آن نیست بلکه در بستر منافع طبقات اجتماعی رشد یافته و مسیر خود را از آن جهت تعیین می‌کنند، ما در تاریخ از قیام اسپارتاکوس تا امروز شاهد هستیم که تمام خیزشها و جنگ‌ها بر روی منافع اقتصادی صورت گرفته است. نیروهای متخاصم در مقابل هم قیام کردند برده‌ها برای آزاده بودن و اربابان برای اسیر و برده کردن در ستیز بودند. بقول کارل مارکس که در مانیفست می‌گوید: «تاریخ زادهٔ پیکار طبقاتی است» و یا در کتاب ایدئولوژی آلمان مینویسد: تاریخ امر بیرون انسان نیست. انسان تاریخ را می‌سازد. آن چه بر نسل‌های بعدی به عنوان داده‌های تاریخی تاثیر می‌گذارد ساختهٔ نسل‌های پیشین است، یعنی انسان‌ها همیشه از صفر آغاز نمی‌کنند بلکه از بازماندهٔ گذشتگان به پیش می‌روند. زندگی انسان مثل حیوانات نیست، بلکه بر دستاورد‌های گذشتگان اتکا دارد. مارکس بر این باور است «تاریخ هیچ نیست مگر توالی نسل‌های متفاوت که هر یک

مواد، ذخیره های سرمایه ای، نیرو های تولیدی را که از نسل های پیشین به آن ها رسیده است، به کار می گیرند، و اینسان از یک سو فعالیت سنتی را در شرایطی سرپا متفاوت ادامه می دهند، و از سوی دیگر موقعیت های کهن را با فعالیتی به طور کامل متفاوت دگرگون میکنند.»

دگرگونی تنها به مناسبات اقتصادی خلاصه نمی شود بلکه در نظام فرهنگی، باورها و عقاید و دیگر شیوه ها و ابزار ارتباطی انسان ها نیز تغییر و تحول مییابد.

فرهنگ هم جز و زاده مناسبات اجتماعی و اقتصادی است و همیشه دو برخورد متفاوت در دگرگونی ها داشته وهم نقش تعیین کننده و سازنده در تحولات ایفا کرده و هم انسان ها را وادار به تسلیم میکند.

درست است که اقتصاد نقش تعیین کننده دارد و شکی در آن نیست اما هر امر اقتصادی و مناسبات اجتماعی فرهنگ خود را هم دارد و یا برای اجرای آن پیش داوری هایی را ارائه میکنند و تلاش میکنند تا جامعه و انسان ها را بخدمت آن بکشند. در دنیای ما نه فرهنگی وجود دارد و نه اقتصادی که در اجتماع انسانی وابسته به طبقات نباشد و ارتباط به فرهنگ آن نداشته باشد.

* * *

براین اساس باور ها و عقاید دینی انسان ها هم زاده مناسبات اجتماعی بوده، برده داری هم جز از مناسبات اجتماعی است، برده را مناسبات اجتماعی در جامعه برده میسازد، از این رو میخواهم اشاره مختصر به دوره از تاریخ بشر نمایم که در آن دوره مناسبات اجتماعی برده داری حاکم بود و ادیان بنام مظاهر روح پاک و خیرخواهی بشر ظهور کردند. پیغمبران و رسولان صلح، دوستی و عدالت الهی را جوهر باور های خویش قرار دادند، اما یک سوال در اینجا ایجاد میشود که در آن عصر چه نقش علیه بی عدالتی نظام برده داری در جامعه ایفا کردند. من بر این باورم، اگر یهودیت، مسیحیت و اسلام ظهور نمی کردند، بردگان پیش از سه هزار سال از امروز این مناسبات برده بودن را لغو میکردند. اما ظهور موسی، عیسی و محمد که خود زاده همان مناسبات بودند، نه تنها که مخالفت با این نظام نکردند بلکه با شعار های برادری، برابری، عدالتخواهی عمر نظام برده داری را طویل کردند و روح تقدس و خدایی به آن بخشیدند و بی عدالتی را داد الهی گفتند، برده ها را تبدیل به بنده ای سر به تسلیم شده به اراده و مشیت الهی کردند، برده ها در جنگ های مذهبی لشکر خدا و غازیان شدند و ابزاری برای بدست آوردن غنایم جنگی از دیگر برده گان و کنیزان گردیدند و کالای خوبی برای بازار برده فروشان شدند. در نتیجه نظام برده داری را ادیان به رسمیت شناختند و جزو از احکام دینی بنام اطاعت از خدا

و رسول اش و ولی ظالم زمان ساختند، بی اطاعتی و سرکشی را گناهی عظیمی از دستور و نعمت خداوند دانستند.

در این بخش توجه شما را به آیتی چندی بعنوان مشت نمونه خروار از کتب مقدس یهودیت، مسحیت و اسلام پیشکش میکنم.

گرچه نظام ظالمانه بردگی و برده داری بعد از قرن هفده در اروپا و بعداً در سراسر جهان محکوم شناخته شد و اکثر کشور های عضو سازمان ملل متحد بر الغاء آن صحه گذاشته اند، اما کشورهاییکه به ادیان سه گانه توحیدی معتقد اند، باجودیکه عضو سازمان ملل هستند و حقوق بشر را میپذیرند اما آنچه در کتب مقدس ذکر شده تمام قوانین، احکام و دیگر دستورات ثابت و تغییر ناپذیر الهی در هر زمان و مکان است که انسان حق تغییر و لغو آن را ندارد. یعنی احکام و قوانینی که از لوح محفوظ بصورت دستورات ثابت و جاویدان ابلاغ شده اند. براین اساس برده داری و بردگی در ادیان نه تنها نفی نشده بلکه در کتب مقدس بصورت قاطع مورد حمایت قرار گرفته است، برای درک درست چند آیات را از کتب مقدس پیشکش شما میکنم. سفر خروج، باب بیست و یکم آیه ۲-۶ در تورات بصورت فرمان های دهگانه مستقیم از خداوند (یهوه) به موسی حکم شده: (اگر غلامی عبری بخری پس از شش سال نزد تو خدمت کند و سال هفتم بی قیمت بیرون رود و اگر آقایش در این مدت زنی بدو داده باشد و آن زن پسران و دختران برایش زائیده باشد آنگاه زن و اولادش از آن آقایش باشند و آن مرد تنها بیرون رود، لیکن هرگاه غلام بگوید که هر آینه زن و فرزندان خود را دوست میدارم و نمیخواهم بدون آنها آزاد بیرون روم ، آنگاه آقایش او را بحضور خداوند در معبد بیاورد دوگوش او را با درفشی سوارخ کند و او را برای همیشه بنده خود نماید.) یا در باب سی و سوم آیه ۲۵ (علوفه و چوب و بار برای الاغت، نان و کتک و کار برای بنده ات، زیرا که اگر او سرش را بالا نگاه دارد به فرمان تو نخواهد ماند و این یوغ و طنابی است که گردن او را خم میکند. نصیب غلام باید شکنجه و فلک باشد. اگر بنده ات فرمان تو را اطاعت نکند بیدرنگ او را به غل و زنجیر بینداز.)

همینطور در انجیل مسیح اطاعت برده گان را از اربابان خود باندازه اطاعت آنان از مسیح یک فریضه مذهبی شمرده است در رساله پائولوس رسول به افسسیان، باب ششم آیه ۵ میگوید: (ای غلامان طوری با اشتیاق مطیع اربابان زمینی خود باشید که اربابان آسمانی خود مسیح اطاعت میکنند.) در رساله پائولوس رسول به تیطس، باب دوم آیه ۹ میفرماید، (به غلامان بگو که در

هر امر مطیع اربابان خود باشند و در باره احکام با آنان جروبحث نکنند و آنها را همواره از خود راضی نگاه دارند)، توماس آکوینوس قدیس سرشناس مسیحی چنین فتوح میداد:

(بردگی که نتیجه گناهی است که آدم مرتکب شد، از نظر اجتماعی نظام مفید و عادلانه ای است، زیرا امری طبیعی است که گروهی کار کنند تا گروهی دیگر آزاد باشند و بتوانند از قانون خدا و از خود آنان دفاع کنند.)

همچنان در قرآن مثل تورات و انجیل بر اصل برده داری تاکید قاطع صورت گرفته است، اما در سوره های مکی که در صدر اسلام قرائت شده، نظر به تقاضای زمان و مکان، برده داران را فقط به رفتار عادلانه نسبت به برده گان توصیه میکند، نه در الغای برده داری، اما در سوره های مدنی نظام اجتماعی اسلام را نظر به حکم مستقیم خداوند که ناشی از اراده و مشیت خاص او است، چنین تعریف میکند: قرآن: سوره (۴۳) زخرف آیه: ۳۲-۳۷ (خود ما چنین خواسته ایم که کسانی را به چندین درجه برتر از دیگران قرار دهیم تا اینان را به بردگی خویش در آورند.) «ترجمه ابولقاسم پاینده» همان آیه ترجمه: مهدی الهی قمشه ای (آیا آنها باید فضل و رحمت خدای ترا تقسیم کنند « هرگز نباید » در صورتیکه ما خود معاش و روزی آنها را در حیات دنیا تقسیم کرده ایم و بعضی را بر بعضی برتری داده ایم تا بعضی از مردم « بثروت » بعضی دیگر را مسخر خدمت کنند و رحمت خدا از آنچه جمع میکنند بهتر است.) * در آیه ۷۱ سوره نحل تاکید دیگری بر بیعدالتی خداوند میکند، قرآن بدان صراحت بیان میدارد. (خدا رزق بعضی از بندگان خود را بر بعضی دیگر فرونی داده است، اما آنکس که رزقش افزون شده زیاده را به غلامان خود تقسیم نمیکند که همه در روزی داشتن یکسانند، پس چرا نعمت خدا را انکار میکنند.) در آیه ۷۵ سوره نحل بنده را چنین تعریف میکنند.

(آیا بنده ای که هیچ اختیاری از خود ندارد و مردی آزاد که ما به او رزق فراوان عطا کرده ایم و پنهان و آشکارا هر چه بخواهد از مال خود انفاق میکنند با هم یکسانند؟) به ادامه آن در آیه ۷۶ همان سوره میفرماید: (دو نفر مرد یک بنده ای گنگ و ناتوان که سربار مولای خویش است و از هیچ راه خیری به مالک خود نمیرساند و دیگر مردی آزاد که به عدالت امر میکند و در صراط مستقیم است، آیا این دو نفر دارای حقوق مساوی هستند؟) در آیه ۲۷ سوره روم در این زمینه مثالی می آورد و میگوید: (این مثالی است از آنچه شما خود معمول می دارید آیا بردگان شما از آنچه ما به روزی دادیم سهم مساوی دارند و شما با آنها برابری؟ آیا شما از آنها می ترسید همچنانکه از یک دیگر می ترسید؟) در آیات ۲۵۵ و ۲۶۹ و ۲۷۲ سوره بقره میفرماید. (خداوند هرکه را بخواهد قدرت ادارک میدهد و هرکه را که بخواهد

نمیدهد... هر که را که بخواهد مسلمان کند دلش را به اسلام مایل میگرداند و هر کس را هم که نخواهد دلش را در پذیرفتن ایمان سخت میکند) در آیه ۷۰ سوره بقره تاکید است بر طبقاتی بودن جامعه از دید قرآن (خداوند هر کس را که خواسته باشد مشمول رحمت خود میکند و هر کس را هم که خواسته باشد به عذاب میرساند.) همچنان در آیات ۱۸- ۷۴- ۱۲۹ سوره آل عمران اکیدا تکرار میکنند (هر کس را بخواهد ذلیل میکند و هر که را هم که بخواهد عزت می بخشند) در آیه ۲۶ همین سوره تکرار میگوید: (هر کس را که بخواهد فراخ روزی میکند و هر کس را هم بخواهد تنگ روزی میکند.) در آیه ۲۱ و ۳۸ و ۴۶ سوره نور برده بودن و آزاده بودن را خداوند بزرگ چنین خلاصه میکند: (هیچ مصیبتی به شما نمی رسد مگر به اذن خداوند) اگر همینطور بیشتر از ۵۰ آیات دیگر قرآن که سوره های مدنی هستند و بر یک جبر مطلق تأکید شده که انسان را در تعیین سرنوشت اختیاری نیست، زندگی انسان خوب و بد یا شاه و گدا، بنده و برده و یا آزاده بودن از جانب اوست. این سوره ها را لطفاً مطالعه نموده و با یک وجدان انسانی و عقل سلیم قضاوت نماید. (سوره بقره آیات ۲۰، ۹۰، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۴۲، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۸۴، و سوره تغاین آیات ۱۱، ۱۱۰، و در سوره آل عمران آیات ۶، ۱۳، ۲۶، ۳۷، ۴۰، ۴۷، ۷۳، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۷۹، در سوره نسا آیات ۴۸، ۴۹، ۱۱۶، ۱۳۳، در سوره مائده آیات ۱۷، ۱۸، ۴۰، ۴۸، ۵۴، ۶۴، در سوره رعد آیات ۲۷، ۳۱، ۳۹، در سوره حج آیه ۱۸، سوره نور آیات ۳۵، ۴۳، ۴۵، در سوره محمد آیات ۴ و ۳۰ در سوره فتح آیه ۱۴ در سوره حدید آیات ۲۱، ۲۲، ۲۹، سوره دهر آیات ۲۸، ۳۰، ۳۱، در سوره حشر آیه ۳.) در عربستان قبل از اسلام با وجود جنگ ها و غارتگری ها غنیمت رسمیت قانونی نداشت، دزدی و سرقت بود و نزد اعراب شهرنشین یک عمل زشت و غیر اخلاقی حساب میشد. اما دین اسلام برای توسعه و انتشار خود بصورت پاداش خداوندی به مجاهدین و لشکر فدا کار اسلام وعده داده است، که برای بدست آوردنش باید تلاش کنند. نظر به فرموده خداوند در این آیات مبارکه، دزدی، غارت، غنیمت را جزئی از احکام حکم کرده است. در سوره انفال آیه ۶۹ میفرماید: (هر آنچه را از غنایم جنگی که نصیب شما شده است بخورید که حلال و طیب شما است.) در همین سوره طوریکه از نامش انفال یعنی «غنیمت» پیدا ست، جنگ در راه خدا برای بدست آوردن غنیمت یعنی بزور مال مردم و جان مردم را غضب کردن، بیانگر آن است که خداوند و رسول اش هم غنیمت پروراند. انفال آیه ۱ (ترا از غنیمتها پرسند، بگو غنیمتها از آن خدا و پیغمبر است) حق خداوند و رسول اش را در این آیه مبارکه چنین حکم میکنند انفال

آیه ۴۱ (بدانید که هرچه غنیمت گیرید پنج یک آن از خدا و پیغمبر و خویشان او و یتیمان و تنگدستان و در راه سفر ماندگان است.) (ص ۱۸۳ ترجمه مهدی الهی قمشه ای)

در سوره احزاب آیه ۷، (خداوند سرزمین ایشان را و خانه هایشان را و اموالشان را و سرزمینی که بر آن تاخت نیاوردید به ارث شما داد.) همچنان در سوره های مومنون آیه ۶ و ۴۹ در سوره معارج آیه ۳۰ در سوره نسا آیه ۳۱ در سوره قصص آیه ۴۰ سوره نحل آیه ۷۷ سوره روم آیه ۲۷ سوره نور آیه ۳۳ در این آیات رابطه جنسی با کنیزان از دیدگاه قرآن مشروع می شود یعنی برده گان و کنیزان که از طریق جنگ به غنیمت گرفته میشوند، مال و متاع قانونی ملک خود خواهند بود مالک مجاز است که از کنیزان خود بدون توجه به اینکه مجرد و یا متأهل است بدون نکاح اسلامی و ازدواج تصاحب و تصرف کند.

* * *

در عربستان قبل از اسلام شش نوع بردگی وجود داشت. ۱ - بردگانی که در جنگ اسیر می شدند. ۲ - بردگانی که از طریق خرید و فروش به دست می آمدند و این رقم تجارتنی قابل ملاحظه در آن عصر بود. ۳ - بردگانی که به کشت و زرع در زمین مشغول بودند اینها متعلق به صاحب زمین میشدند و همینطور با زمین خرید و فروش می شدند. ۴ - بردگانی که از راه برد و باخت در قمار بدست می آمدند بدین گونه که به هنگام قمار و پیمان می بستند که در صورت باخت برده برنده شوند نظر به روایت ابن هشام ابی لهب (ابوالحکیم که اسم اصلیش است) کاکای محمد رسول خدا در یکی از قمار های خویش عاصی بن هشام را بنده خود ساخت. ۵ - غلامان و بندگان بودند که از همخوابی کنیزان و روابط نامشروع جنسی تولد میشدند، همه چه دختر و چه پسر مال و متاع اربابان بودند.

۶ - غلامان و بردگان بودند که به آنها موالی می گفتن اینان برده های بودند که زمانی آزادی خود را در اثر عوامل مختلف حاصل کرده بودند اما باز بخدمت ارباب قرار داشتند، حضرت رسول خودش هم چندی از این موالی ها مثل زید بن حارث، اسامه بن زید، شقران، و تنی چند بخدمت داشت. نه تنها که برده ها داشت بلکه دست بازی در تحفه دادن از برده گان هم دریغ نداشت. واقعی در طبقات صفحه ۱۳۱ چنین روایت میکند: (ابورافع شوهر سلمی قابله ماریه خبر آورد که ماریه پسر زاییده است. ابورافع برای پیغمبر (ص) مژده تولد ابراهیم را آورد و آن حضرت بنده یی به عنوان مژدگانی به او بخشید.) در اینجا باید یک نکته را اضافه کنم، که نام موالی بعد از لشکرکشی های اسلامی به سرزمین های غیر اسلامی به اسیران و بردگان اطلاق

میشد. شرایطه خاص خود را داشت مثل یک موالی حق نداشت جلوی عرب فاتح حرکت کند، یا سواره باشد و یا سربلند راه برود... (۱)

در فقه اسلامی هم پنج نوع بردگان رسمیت دارد بجز از برد قمار چون قمار در اسلام مجاز نیست. اگر همینطور مشاهده کنیم ریشه سه نوع از این بردگان به جنگ میرسد که در اثر فتوحات اسلام انسان های آزاده را بنام خدا قرآن و رسولش به بردگی و بنده گی سوق دادند. (۲)

در صفحه ۱۱ نهج الفصاحه از محمد بن عبدالله، ترجمه ابوالقاسم پاینده خصرت رسول میفرماید: (نماز دو کس از سرشان بالاتر نخواهد رفت، یکی برده ای که از نزد اربابش فرار کرده باشد، مگر اینکه نزد او باز گردد...) و همچنان در صفحات ۲۴۱ و ۲۵۱ میفرماید: (نماز سه کس پذیرفته نمی شود و الله کار نیکشان را به آسمان نمی برد: یکی بنده فراری مگر اینکه نزد صاحبش باز گردد.) و یا (از سه کس سخن مگوی: مردی که از جماعت دوری گرفته و از پیشوای خود نافرمانی کرده و در نافرمانی مرده باشد و کنیز و یا بنده ای که از ارباب خود گریخته و در حال فرار مرده باشد...) بردگان فراری می باید در هر جا که پیدا شوند بازداشت و به صاحبان شان باز پس شود و اگر اربابان پیدا نشد برده یا کنیز فراری زندانی شود و هم اگر برده ای به چند نفری تعلق داشته باشد صاحبان حق دارند هر عملی را انجام دهند یعنی بدن وی را قسمت کنند و سهم خود را بگیرند.

* * *

خلفای راشدین و برده داری:

ذکر واقعه سال دوم هجری که در تاریخ اسلام در مدینه بوقع پیوست که قیافه اسلام را از یک باوریکه از در پند و نصیحت، صلح و برادری، شفقت به ضعیفان، یتیمان، برده ها و هم از در بردباری و صبر که در صدر اسلام تبلیغ میشد به یکبار به دین و باور دیگری و یا به ضد خود تبدیل گردید که از گفتار قبلی اثر دیگری در آن دیده نمی شد. به آنچه که قبلا ایمان داشتند به کلی عوض شد، در سوره قبلی قرآن گفته شده بود که در دین جبر نیست و یا هرکی را بدین خودش و یا در سوره نجم آیه ایکه در بین ۱۹ و ۲۰ بود فعلا از متن قرآن نسخ شده که گفته شده بود: (الات، منات، و عزی هم قابل ستایش و عبادت هستند.) این گفتار تبدیل شد به یک باور استبدادی و تک گری و زبان که بجز از زور و شمشیر دیگر منطق را قبول نداشت.

در حالیکه در ۴۷ آیات قرآن تاکید شده که (جز ابلاغ رسالت خود وظیفه ای نداشت.) و مسئول اعمال هیچ کسی نمی باشد. در ۲۷ آیات قرآن تأکید بر آن شده که: (وظیفه دارد که تنها با کلام خوش و با زبان منطقی با مخالفان گفتگو کند.) و هم در ۲۵ آیات قرآن تصریح شده بود که محمد باید (رحمت خدا بر مردمان باشد.) این همه آیات بخشی از قرآن که در مکه انشاء شده بود به باد فنا سپرده شد، آن خصایص که محمد همچو یک زایدی که وظیفه یک رهبر دینی را توسط پند و نصیحت بدوش داشت که به اصلاح جامعه بشتابد و مردم را از شرک و بت پرستی نجات داده و به راهی یکتاه پرستی الله واحد سوق بدهد. که متأسفانه در سیزده سال اقامت در مکه بیشتر از نود تن را مسلمان و پابند بدین کرده نتوانست و هم در پانزده ماه حیات اش در مدینه کدام موفقیت و پیشرفت چندان حاصل نشد، یعنی تقریباً پانزده سال مبارزه و تلاش بدان شیوه های که انجام داده بود کدام نتیجه عاید حال و احوال اسلام و مسلمانان نشد بالاخره نیاز به یک استراتژی و اصول جدید داشت تا از این وضعیت تغییر یابد و یا آنچه خواهان و اهداف اش بود برسد که این اهداف را در سه نکته خلاصه میکنم اما در جایش تفصیل خواهم پرداخت که عبارت بود:

۱ - اتحاد اعراب تحت یک حاکمیت مستقل و ملی عربی و نجات از این پراکنده گی قبیلوی که در جامعه عرب آن زمان حاکم فرما بود. (۳)

۲- نجات از بحران اقتصادی که باعث سقوط تجارت و بازار های ترانزیت تجارتي عربستان شده و آن ناشی از بهتر شدن صنعت کشتی سازی بود که مال تجارت را به بنادر دیگری و دورتر رسانده می توانستند از این رو بود که بنادر تجارتي مثل یمن و دیگر بنادر عربستان همه سقوط کردند و باعث نابودی همه تجارانی شد که از طریق زمینی با کاروان های عظیمی اموال خود را به دورترین بازار های جهانی آن عصر می رسانند.

عامل دیگری که در تاریخ بدان اشاره شده است: همچنان در حدود سال های ۱۱۵ ق م تا سال های ۵۷۲ و یا ۵۷۵ م جنوب عربستان میدان تاخت و تاز فارس ها و رومیان بود. رومیان برای حفظ بنادر و فارس ها برای از بین بردن این بنادر توسط حکومت های دست نشانده خود در رقابت بودند. (۴) در سال های ۵۷۲ یا ۵۷۵ م یمن به وسیله فارس ها تسخیر شد و بنادر تجارتي که اموال تجارت را از چین و هند به یمن وارد می نمودند مسدود گردیدند و راه تجارت ترانزیتی روم که از طریق مکه و مدینه به شام و روم می رفت از بین رفت. این سیاست تجارتي ساسانیان که میخواستند انحصار صدور ابریشم چین و ادویه جات، طلا، مسله جات هندی به کشور های کرانه دریای مدیترانه، شام، مصر و روم که دشمن اصلی بحساب میرفتند تحت نظر

و انحصار داشته باشند. از این رو کشتی های هند و چین را متوجه و وادار به بنادر و راه هایی که از فارس می گذشتند کرد. انتقال این راه های تجارتي ضربه سختی به اقتصاد یمن، مکه و مدینه که نقش واسطه را در این تجارت پر سود ایفا می کردند به نابدی کشیده شد که در اثر آن قبایل بدوی که نقش راهنمای کاروان های تجارتي و تأمین کننده شتر و شتربان و محافظ برای آنها بودند همه بیکار و فقیر شدند. تجاران بزرگ و کوچک و دیگر اعیان یمن، مکه، مدینه که این راه بروی شان بسته شده بود همه به فقر و تنگدستی طرف شده بودند، این بحران اقتصادی باعث نابسامانی های اجتماعی و جنگ ها و غارتگری ها میان قبایل عرب را از آنچه که در صحرا های عربستان معمول بود شدیدتر ساخت. روی این نیاز اجتماعی تفکر جدید اندک، اندک داشت پدید می آمد که راه نجات را در جنگ و غارتگری و غنیمت گیری از راه های تجارتي دیگری مثل فارس و شام جستجو نمود تا بتواند جبران کمبود مالی را رفع کرد، اما برای رسیدن به این هدف ضرورت به یک تفکر جدیدی داشت که تحت لوای آن همه را متحد سازد. محمد با درک این خلای سیاسی با تفکر دینی روی صحنه سیاست بنام اسلام ظاهر شد.

۳ - برای تغییر آن اوضاع و احوال اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نیاز بیک تئوری و یا تفکر جدیدی داشت که تحت شعاع آن همه را به یک دین و یک باور متحد سازد. دین جدید باید مبارزه را با شدت تمام علیه مناسبات کهن آغاز می کرد تا تفکر جدید را جانشین آن سازد همراه بدان حکومت جدید بنا یابد. طبری در جلد سوم صفحه ۸۷۰ چنین روایت میکند:

(ابوطالب بدو گفت: « برادرزاده قومت از تو شکایت دارند که ناسزای خدایان آنها می گویی.» و قرشیان بسیار سخن کرد و پیمبر سخن کرد و گفت: « می خواهم کلمه ای بگویند که عربان مطیعشان شوند و عجمان با جگزارشان باشند.» این سخن در قوم اثر کرد و گفتند: « ده کلمه گوئیم، آن کلمه چیست.» پیمبر گفت: « بگوئید لا اله الا الله.»)

همینطور در آن عصر دین و سیاست مکمل هم دیگر بودند یعنی شاه، حاکم، امپراتور هم سیاستمدار و دولت دار و هم صاحب اختیار و نگهبان دین و حتی خدای خدایان مثل فرعون های مصر، رومی ها، یونانی ها و دیگران بودند.

با توجه به چنین شرایطی آسانتر می توان درک کرد که چرا کارآگاه مسلمان سازی محمد در پانزده سال تلاش و زحمت حتی به آواره شدن خودش از زادگاهش انجامید و نتوانست موفقیت بدست آورد که همینطور واقعه سال دوم هجری تاثیر گذاشت و شیوه پند و نصیحت وی، تبدیل

به زبان شمشیر خون چکان تا به امروز برای امت سازی و بنده سازی و اخلاقی کردن و تربیت انسان، توسعه و حفظ اسلام عزیز مورد عنایت وی و الله او قرار گرفت.

محمد بن جریر طبری روایت می کند: آنچه در متن کتاب در این رابطه آمده نقل میکنم، و بعداً نکات چندی در باره این روایت تاریخی که در اسلام صورت گرفته اشاره می نمایم: (در روایت زهری و یزید بن رومان از عروة بن زبیر چنین آمده، ولی به گفته واقدی پیمبر، عبدالله بن جحش را با دوازده کس از مهاجران فرستاد، و هم در روایت آنها هست که پیمبر نامه ای برای عبدالله بن جحش نوشت و گفت که در آن ننگرد تا دو روز راه بسپرد، پس از آن نامه را ببیند و مضمون آن را کار بندد و هیچکس از یاران خویش به دلخواه به کار نگیرد.

و چون عبدالله دو روز راه سپرد نامه را باز کرد و بخواند که چنین نوشته بود: « وقتی نامه را بدیدی تا وادی نخله میان مکه و طایف برو و مراقب قریشان باش و از اخبار آنها بدست آر.» و چون عبدالله نامه را بخواند گفت: « اطاعت می کنم» و به یاران خویش گفت: « پیمبر به من فرمان می دهد که سوی نخله روم و مراقب قریشان باشم و خبری از آنها به دست آرم، و گفته که هیچکس از شما را نا به دلخواه نبرم، هرکس رغبت شهادت دارد بیاید و هرکس خوش ندارد و باز گردد، اما من به فرمان پیمبر خدا را کار می بندم.»

عبدالله برفت و همه یارانش با او برفتند و هیچکس باز نماند و به راه حجاز برفت تا بالای فرح به معدنی رسید و سعد بن ابی وقاص و عتبة بن غزوان شتری را که نبوت بر آن سوار می شدند گم کردند و به جستجوی آن باز ماندند و عبدالله بن جحش و دیگران برفتند. تا به نخله رسیدند و کاروانی از قریش آنجا گذشت که مویز و چرم و کالای بازرگانی بار داشت و عمر بن حضرمی و عثمان بن عبدالله بن مغیره و برادرش نوفل بن عبدالله بن مغیره، هر دو مخزومی، و حکم بن کیسان با کاروان بودند. و چون قریشان مسلمانان را بدیدند بترسیدند که نزدیک آنها فرود آمده بودند ولی عکاشه بن محصن را دیدند که سر تراشیده بود و آسوده خاطر شدند که پنداشتند یاران عبدالله به عمره آمده اند.

مسلمان با هم مشورت کردند، و آخرین روز رجب بود و گفتند: اگر امشب کاروان را رها کنید وارد حرم شوند و بدان دست نیابید و اگر بکشیدشان در شهر حرام خون ریخته اید، و مردد شدند و از عمل بیمناک شدند، پس از آن شجاعت آوردند و همسخن شدند که هر که را توانند بکشند و مال وی بگیرند و واقد بن عبدالله تمیمی تیری بزد و عمرو بن حضرمی را بکشت و عثمان و حکم بن کیسان اسیر شدند و نوفل بن عبدالله بگریخت که به او نرسیدند و عبدالله جحش و یارانش کاروان را با دو اسیر به مدینه پیش پیمبر برد.

بعضی اعقاب عبدالله بن جحش گویند که عبدالله با یاران خویش گفت که یک پنجم غنیمت شما از آن پیمبر است و این پیش از آن بود که خُمس مقرر شود و خُمس غنایم را برای پیمبر جدا کرد و باقیمانده را میان یاران خود تقسیم کرد و چون پیش پیمبر رسیدند به آنها گفت: « نگفته بودم در ماه حرام جنگ کنید» و کاروان و دو اسیر را بداشت و چیزی از آن نگرفت. چون پیمبر چنین گفت یاران عبدالله متحیر شدند و پنداشتند که به هلاکت افتاده اند و مسلمانان ملامتشان کردند و گفتند: « کاری کردید که پیمبر نگفته بود و در ماه حرام جنگ کردید و فرمان جنگ نداشتید.»

قرشیان گفتند: « محمد و یاران وی حرمت ماه حرام نداشته اند و در ماه حرام خون ریخته اند و مال برده اند و اسیر گرفته اند.» (پایان نقل قول از تاریخ طبری)

ذکر این واقعه تاریخی در اسلام چندین نکات سوال برانگیز دارد اولاً: که بعد از این واقعه چهره اسلام پیشین را نابود کرد اصول و پایه جدیدی اسلام بر آن بنا گذاشت. در آیه ۱۹۴ سوره البقره یا سوره دوم قرآن آمده است: (ماه حرام بماه حرام و شکستن حرمتها را قصاصی هست.

هر که بشما تعدی کرده چنانکه بشما تعدی کرده باو تعدی کنید و از خدا بترسید و بدانید که خدا با پرهیز کاران است.) « ترجمه ابولقاسم پاینده » و همچنان در آیات بعدی هم تاکید شده که در ماه حرام جنگ و خون ریزی منع می باشد و تخلف از آن به حکمی اجرای قصاص می انجامد. طوریکه قبلاً اشاره شد، عبدالله بن جحش دستور جنگ نداشت بلکه باید اخباری از قریش یا مکیان برای محمد جمع آوری می کرد. اما آنچه صورت گرفت خواست عبدالله و یاران وی بود که مسئولیت خود انجام داده بودند که در باز گشت به مدینه در مقابل احترازات مسلمانان مهاجر و انصار و یهودیان و هم قریشیان مکه از خبریکه نوفل بن عبدالله رسانده بود آماده جنگ شدند، حتی خود محمد اولاً ناراحت شد و گفت: (نگفته بودم در ماه حرام جنگ کنید.) و همچنان از تقسیم غنایم سهمیه که یک پنجم برایش تعیین شده بود نگرفت. عبدالله بن جحش و یارانش ترسیدند که شاهد قصاص شوند، اوضاع حالات بحرانی بخود گرفت، جنگ در ماه های حرام تابو بود در این ماه ها که تجارت تحت سایه بت ها صورت می گرفت در شرایطی که باید امنیت باشد دزدی، قتل، غارتگری تابو بود یعنی (تابو: وحشت مقدس) و شکستن این تعدی جزای قصاص داشت. محمد برای جلوگیری از بدتر شدن اوضاع ضرورت به یک استراژی جدید داشت که نه تنها وضعی موجود را تحت کنترل بیاورد بلکه از این پیش آمد برای آینده استفاده بهتر کرده باشد. از اینجا بود که بعد از دقیقه ای برگشت و به محراب رفت، چون خداوند مشکل وی را از بالا میدید که رسول اش در حال بحرانی به سر می برد و

به علاج اش شتافت و آیه مبارکه ۲۱۷ که در سوره البقره موجود است نازل شد و محمد آنرا بخوانش گرفت که خداوند چنین فرموده است: (ترا از ماه حرام میپرسند و جنگ در آن، بگو جنگ در آن مهم و باز داشتن از راه خدا و انکار اوست و مسجد حرام و پیرون کردن مردمش، نزد خدا مهمتر است و فتنه از کشتار بدتر است. مشرکان پیوسته با شما جنگ میکنند، تا اگر توانند، شما را از دینتان باز گردانند. هرکه، از شما، از دین خویش باز گردد و بمیرد و کافر باشد، چنین کسان در دینا و آخرت اعمالشان باطل کشته است. آنها جهنمیانند و خودشان در آن جاودانند.) ترجمه ابولقاسم پاینده

محمد بعد از قرائت آیه مذکور اختلافات را حل کرد، بگفته طبری کاروان و دو اسیر را بگرفت و قریشان برای عثمان بن عبدالله و حکم بن کیسان فدیة فرستادند و پیمبر فرمود فدیة نمی گیریم تا دو یار ما یعنی سعد بن ابی وقاص و عتبه بن غزوان بیایند که بیم دارم آنها را بکشید و اگر چنین کنید دو یار شما را میکشیم و چون سعد و عتبه بیامدند، محمد در مقابل دو اسیر ۱۶۰۰ درهم فدیة گرفت و آنها را آزاد کرد). (۵)

واژه محراب در اسلام از همین جا آغاز شد، محراب به معنی مکان حرب و حرب به معنی جهاد و جنگ است چنانکه بیشتر جنگ های اسلام از محراب ها صادر می شود و تا به امروز همینطور است.

این واقعه که در تاریخ اسلام بنام جنگ نخل یاد شده است. ابن هشام در تحلیل این رویداد را چنین می نویسد: (این نخستین غنیمتی بود که مسلمانان بدست آوردند، نخستین اسیرانی بود که گرفتند، نخستین خونی بود که ریختند) (۶). این واقعه باعث شد که جنگ در اسلام به یک ابزاری برای رسیدن به اهداف و بسیج کردن مردم در منافع که در جنگ بنام غنیمت یا تاراج مردمان غیر مسلمان بدست می آید، استفاده کرد و در رونق دادن اسلام سود شایانی بردند.

دوم _ بعد از این واقعه نظر به آیه ۲۱۷ بقره ماه حرام دیگر تحریم شد یعنی در چار ماه سال که جنگ و خونریزی منع و جزای سنگینی داشت به مسلمانان جواز شد که در هر زمان و امکانی که با مشرکین طرف شدند جهاد کنند که در صفحات بالای آیات مذکور را ذکر کردم و ضرورت به تکرار نیست.

سوم - در این واقعه که اسیران و غنائم بدست فاتحین مسلمان افتاد و قرار روایت طبری و دیگر مورخین مسلمان گفته شده که عبدالله بن جحش و یارانش به تقسیم غنائم پرداختند و سهمیه محمد را یک پنچ تعیین کردند که قبلاً "همچو تقسیماتی بین عرب ها وجود نداشت قبل از اسلام تقسیمات برای رئیس و سران قبیله در جنگ ها و رهنی ها یک چهارم سهمیه می رسد.

تقسیمات عبدالله و یارانش شیوه جدیدی بود که مورد عنایت محمد قرار گرفت و رسمیت قرآنی بخود گرفت که بعداً در آیه ۴۱ سوره انفال یا غنیمت بنام گفتار الله انعکاس یافت. چهارم - بعد از این واقعه حرب، جنگ یا جهاد در راه اسلام بحیث یک ابزار تعیین کننده برای رسیدن به هدف از طرف الله به محمد دستور شد. بقول تاریخ نویس عرب احمد بن ابی یعقوب جلد اول صفحه ۴۰۳: در تحلیل آیات قرآن سوره حج آیه ۳۹ - نساء آیه ۸۴ - انفال آیه ۶۶ میگوید: (خدا از آسمان شمشیری در غلاف بر پیمبرش فرستاد و جبرئیل باو گفت: پروردگارت تو را می فرماید که باین شمشیر با قومت نبرد کنی تا آنکه بگویند: لااله الاالله و اینکه تو پیامبر خدایی و هر گاه چنین کردند خونها و مالهایشان جز برای مستحق آنها حرام خواهد بود و حساب آنان بر خدا است.

این جهاد در راه الله پیامد های دیگری نیز با خود به ارمغان آورد که جنگ و اسارت، برده گی و کنیزی را رسمیت بخشید و آنرا قانونی و جزئی از حکم و فرایضی دینی کردند جهیزه یا فدیة برای کسب آزادی دو باره به فرمان الله در قرآن جزئی از دستورات دینی گردید.

گرچه در آن جامعه قبیله‌ای و عقب مانده قبل از اسلام، برده گی، جنگ، غارتگری، غنیمت گیری و خریدن آزادی به جهیزه موجود بود، اما بازم در بین مردمان شهرنشین و اعیان جامعه یک عمل زشت و غیر اخلاقی به شمار می رفت هیچوقت از طرف همه رسمیت نداشت، مخصوصاً در ماه های حرام عملی تابو بود.

برای یک عرب بادیه نشین که زندگی خود را بیش از هر چیز در گرو شتر و خیمه و شمشیر و غنیمت جستجو میکرد و به مسایل دینی توجه زیادی نداشت. البته هر قبیله یا طایفه ای بت خاص خودش را داشت که وظیفه عمده اش تامین برکت برای مردم قبیله و آوردن باران برای آنها و حفظ خودشان و اشرانسان از مریضی و مخصوصاً جلوگیری از پیروزی قبیله دشمن در جنگ ها بود.

همینطور در زمان محمد عربها مانند گذشته جنگجویانی ممتاز بودند، زیرا تنها حرفه ای که عرب بادیه نشین داشت جنگیدن بود، و تنها هنری که میشناخت شعر و تنها دانشی که داشت چوپانی و تنها چیزیکه بدان افتخار و آرزو میکرد نابودی دشمن و گرفتن غنیمت بود و نیرومندترین گزینه اش همخوابی با زنان و داشتن تعدادی زیادی از آنها بود.

محمد در مدینه اسلام را در میان چنین مردمیکه تشنه جنگ و غارت بودند و مخصوصاً به وجود آوردن قوانین جدید، حلال کردن جنگ در ماه های حرام و به رسمیت بخشیدن اسیرگیری و غنیمت بعنوان تحفه و وعده خداوندی که در سوره های قرآن درج است از این راه افقهای

تازه را بر روی آنها گشود که به آنها امکان ارضای همه خواست های خود را میدیدند مایه پرشور برای پیشرفت و توسعه اسلام شد، بگفته ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، جلد - ۱ صفحه ۳۱۳ - میگوید: (که اگر شور و حرارت دینی که پیامبر به بدویان تلقین کرد نمی بود ایشان قادر نبودند دولت مقتدری ایجاد کنند).

بسیج شدن اعراب زیر پرچم اسلام از روی باور به دین نیست بلکه روی منافع مادی که در عقب آن نهفته بود این اتحاد را بوجود آورد، بین عقیده به دین تا حافظ و نگادار بودن به آن تفاوت وجود دارد. برای یک عرب بدوی که بت خود را مقدس میداشت، اما زمانیکه می دانست که برآورده کننده آرزویش نیست آنگاه بی به بیخاصیتی آن پی برده سر آن بت را از تن اش جدا می کرد و بت دیگری برای خود می ساخت و به عبادت آن میپرداخت. در جائیکه خرما فراوان بود از آرد آن بت درست می کردند اما در وقت قحطی و گرسنگی بت خود را می خوردند یا در ایام رفت به سفر از شهر و دیار خود سنگی بعنوان مظهر بت مقدس با خود می بردند و در بین راه به مقابل اش عبادت ونیایش و پناه میجستند، اما اگر در بین راه یک سنگ زیباتر و قشنگتری دیگری را می دیدند آن سنگ را دور میزدند و سنگ جدید را با خود می بردند. اعراب وقتیکه قبیله و طایفه خود را عوض می کردند همچنین بت خود را هم عوض می نمودند و متقاعد به بتی قبیله ای جدید میشدند. روی این اساس برای یک عرب بدوی عوض کردن دین و یا باور کدام عمل مشکلی نبود آنچه مهم بود منافع مادی آن دین بود که چه برایش به ارمغان می آورد و آن برایش دین خوب و مقدس بود هرچه نفع بیشتر داشت به همان اندازه هم مقدس تر، عظیم تر، رحیم تر و کریم تر بود.

همینطوریکه گفته شد که دین وسیله ای برای اهداف مادی که در عقب آن تفکر نیافته بوجود آمده نه در راستا جامعه انسانی یا سعادت و خوشبختی بشر بلکه برای بجا و جلال رسیدن و ثروت اندوزی بود و از این طریق سود های شایانی بردند. واقعه نخل آغازگر فصل جدیدی در اسلام شد و سیمای واقعی دین اسلام را به نمایش گذاشت دینیکه در نخستن گامش عدم خشونت، برادری و شفقت به یتیمان را تبلیغ می کرد به یک عقیده جهادی، برده و کنیزگرا، باج و جهزیه گیر تا به امروز عوض شد. بعد از مرگ محمد، ادامه دهنده گان هم برای بقا خود و مصلحت ها تحت نام حفظ اسلام عزیز استفاده کردند و به حفظ منافع خویش بودند. خلفای راشدین و یاران نزدیک محمد یعنی کسانیکه بطور مستقیم به بهشت می روند که بنام عشره مبشره یا (ده بهشتی) ذکر شده اند. چگونگی با آیه و حدیث سازی ها از اسلام عربی، پیامبر عربی، قرآن عربی دین جهانی و برای همه بشر ساختند.

موضوع جهانی بودن دین اسلام را باید از دوجتهی جهت مورد مطالعه قرار داد گرچه ضرورت به بحث جداگانه دارد اما در اینجا یک مکث کوتاه می‌نمایم.

اولاً - اوضاع داخلی: در ایام خلافت ابوبکر جنگ‌های داخلی آغاز شد بعضی‌ها به حکم ضرورت مسلمان شده بودند مرتد شدند و از دادن زکات و تابعیت حکومت مرکزی یا خلافت سرباز زده و به مدینه حمله کردند. خالد بن ولید بدستور ابوبکر همان شب لشکری آماده کرد و علیه شورشیان تاخت و بعد از قتل و قتل و جنگ‌های شدید شورشیان را وادار به تابعیت خلافت کرد تا نظم در جامعه دو باره برقرار شود.

اما بدون توسل جستن به راه حل مطلوب و اساسی که ضامن پایان دادن به مشکلات اقتصادی امکان پذیر نباشد، با شمشیر برای همیشه نمی‌توان نظم را در جامعه بوجود آورد و حفظ کرد، اما متأسفانه دین جدید کدام برنامه‌ای برای بیرون رفتن از مشکلات اقتصادی و نجات از آن بحران بجز از جنگ نداشت. وقتیکه جنگ نباشد عرب گرسنه است و آنچه برایش واقعاً مهم است گذراندن زندگی روزمره‌اش در این دنیا بود که باید آنرا با هر قیمتی که باشد بدست بیاورد ولو به قیمت جان همسایه‌اش تمام شود.

دوم: عملیات تابع سازی خالد بن ولید با وجودیکه با موفقیت همراه بود اما حل بحران نبود و همه این را بخوبی درک کرده بودند که اگر عرب بدوی معاش و درآمدی نداشته باشد تابع کردن آن کاری مشکلی است حتی در زمان محمد این واقعه بارها تکرار شده بود در سوره جمعه آیه ۱۱ در قرآن چنین ذکر شده است: (اینان چون سودی یا تنعمی بینند، بیدرنگ به دنبال آن میروند و ترا تنها میگذارند) ترجمه ابوقاسم پاینده.

مطیع کردن واقعی قبایل شورش و حفظ نظام خلافت اسلامی بدون توسل به راه‌های اساسی که ضامن پایان دادن به مشکلات اقتصادی داخلی عربستان بود امکان پذیر نمی‌شد، که نظام را حفظ کرد. آنچه خلیفه و یارانش و سردارانش براه مطلوب رسیدند که بجای رفتن به جنگ همسایه با او همدستی کنند تا برای رفع نیازهای خود یعنی غارت و غنایم به سراغ شخص سومی ثروتمندتر روند و هم وحدت اسلام عربی بهتر حفظ شود. همین عوامل اجتماعی و اقتصادی عربی بود که اندیشه جهانگشایی اسلامی و صدور اسلام را از مرز عربستان به کشور های دیگری کشانید. هدف شان نه اسلام کردن مسلمان کردن مردم بلکه جهاد مقدس یگانه وسیله برای تحصیل غنیمت و ثروت اندوزی بود که در اینجا از اشخاصیکه از نزدیکترین اصحابه محمد، خلفا، و یاران عشره مبشره که عبارت از ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر و ابوعبید و سعید بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف بودند بعنوان نمونه آنچه از ثروت و

میراث از آنها باقی ماند آنطوریکه در تواریخ اسلامی درج است ذکر کوتاهی میکنم تا باید از خود سوال کنیم این همه ثروت از کجا شد؟

نظر به روایات تاریخ، زبیر بن عوام قریشی، برادرزاده خدیجه همسر محمد و از جانب مادر نواسه عبدالمطلب و بچه کاکای محمد و یکی از صحابه نزدیک او که از جانب محمد (حواری خاص) نامیده شده بود، زمانیکه وفات میابد از خود در بین ۷۰ و ۱۰۰ کرور یا ۳۵ تا ۵۰ میلیون درهم نقد داشت و بنام قارون دوم شمرده می شد و هزار غلام و کنیز، ده خانه در مدینه و نزدیک به یکصد پارچه مستغلات و املاک در بصره، کوفه، فسطاط و اسکندریه داشت. (۷)

طلحه بن عبیدالله، یکی از یاران محمد و همسفرش در هجرت از مکه به مدینه بود و در جنگ احد خود را سپر محمد ساخت و چندین زخمی هم از بالای بدی جان محمد برداشت، ثروت اش به بهای ۶۰ کرور که سی میلیون درهم بود که روزانه هزار دینار از آن سود می گرفت با اضافه صد کیسه در بسته (هر کدام شامل سه قنطار زر ناب سی هزار دینار طلا) داشته بود. (۸)

عبدالرحمن بن عوف که هشتمین فردی بود که به اسلام گرویده بود. در سال ۳۱ هجری به عمر ۷۵ سالگی وفات یافت گویند: که در پایان عمر سی هزار برده خود را آزاد کرد، آنچه از او باقی ماند بود، ده هزار شتر و اسب و گوسفند و بیش از سی کرور وجه نقد بود که به هر یک از چهار زن وی مبلغی ۸۰/۰۰۰ دینار به ارث رسید. (۹)

ابوعبیده امین، که در صدر اسلام مسلمان شد و یکی از یاران نزدیک محمد بود و بعد از مرگ محمد در سقیفه بنی ساعده که بین مهاجر و انصار بر سر تعیین جانشینی محمد، اختلافات شدید بوجود آمده بود در حل آن به نفع ابوبکر و عمر نقش سازنده را ایفا کرد. وقتیکه عمر به خلافت رسید وی را بجای خالد بن ولید فرماندهی لشکر اسلام در شام مقرر کرد، عمر می خواست که ابوعبیده را بعد از خود خلیفه سوم تعیین کند اما از بخت بد وی در شام به مرض طاعون بیمار شد و در سال ۱۸ هجری در گذشت، وی در هنگام مرگ از جمله ده تن از ثروتمندان عربستان بود که جهان فانی را وداع گفت و بدیگران پیوست. (۱۰)

خلیفه سوم عثمان بن عفان، داماد محمد که با دخترانش رقیه و ام کلثوم ازدواج کرد و لقب ذوالنورین به وی داده شد و قبل از اسلام تجار پارچه بود. آنچه از وی بعد از مرگ باقی ماند، ده میلیون دینار طلا و املاک اراضی در وادی القری و حنین و چندین هزار اسب و شتر بود و دیگر یک میلیون درهم در آنموقع در نزد خزانه دار مخصوص خود داشت. بگفته جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلام: عثمان هزار بنده در رکاب داشت، همچنان اضافه می کند: در زمان عثمان نیز فتوحات زیادی شد و اموال بسیاری بدست مسلمانان افتاد و عثمان سهم کسان خود را

بیش از سهم اصحاب رسول اکرم معین می نمود. چنان که در سال ۲۷ هجری مسلمانان بسرکردگی عبدالله بن ابی السرح برادر رضاعی عثمان افریقیه (تونس و الجزائر) را فتح کردند و دو میلیون و نیم و بقولی دکنتر ط حسین چهار میلیون، دینار غنیمت آوردند، عثمان خمس آن غنیمت را بمروان حکم داده و دختر خود را برای او عقد کرد، در صورتی که خمس مزبور متعلق به بیت المال بوده است. و در وهله دیگر ۹۶ میلیون درهم به ابوسفیان پدر معاویه و طلحه و زبیر و هشت نفر دیگر داد و برای خود هم چند میلیون برداشت کرد. قرار روایت (اسد الغابه) عبدالله بن ابی السرح در زمان ولایت در افریقیه بحدی بر مردمان ظلم کرد، که از ستم او بر عثمان شوریدند. چپاولها و غارتگری وی بحدی زیاد بود که به هر سرباز وی ۳۰۰۰ مثقال طلائی ناب تعلق گرفت.

سعید بن زید بچه کاکا و هم برادر زن و هم شوهر خواهر عمر خلیفه دوم بود، از جمله اولین مسلمانانی بود که از مکه به مدینه مهاجرت کرد و بیشتر از دیگر یاران محمد در اسلام زیست، زمانیکه وفات یافت یکی از بزرگترین مالداران درجه اول عربستان بود. (۱۱)

سعد بن ابی وقاص یکی دیگر از اعضای عشره مبشره میباشد که بعد از فتح فارس لقب (شهبسوار اسلام) گرفت. این شمشیرزن شهبسوار اسلام بعد از پیروزی اسلام در قادسیه بجای تبلیغ و نشر اسلام را کرده باشد مثل دیگران به نفع مادی خودش بود. قرار روایت ابوحنیفه احمد بن داود ینوری، در اخبار الطوال: سعد بن ابی وقاص، از اموال غارتی در تیسفون صد هزار دینار طلا و یک میلیون نقره برای شخص خود برداشت و با قسمتی از آن ثروت قصر مجلی در کوفه برای خود ساخت که بگفته مؤرخین مثل قصر مدائن از شاهان فارس بود و دروازه که از تیسفون غارت کرده بود در آن نسب کرد و نام قصر خود را (العقیق) گذاشت.

در تاریخ تمدن اسلام چنین روایت شده: که عمر بن زبیر فرزند ارشد زبیر بن عوام، یکی از افرادی عشره مبشره و از خویشان نزدیک محمد بود. چنین روایت است: (معاویه به عامل خود خود زیاد ابن ابیه در کوفه نامه نوشت که صد هزار درهم به عمر بن زبیر بدهد و نامه را توسط خود عمر ارسال داشت. عمر رقم صد را دوصد کرد و پول را از زیاد ابن ابیه گرفت، و معاویه که از این نیرنگ آگاه شد مقرر داشت نامه ها را تا کرده با موم مهر بزنند.) به گفته بلاذری:

« او این کار را از پادشاهان فارس آموخته بود». (۱۳)

یکی از صحابه ای نزدیک محمد، که جز عشره مبشره نبود اما از نگاه ثروت اندوزی دست کمی از آنها نداشت. در سال هفتم هجری بدینا آمد و در سال ۸۵ هجری درگذشت. در هنگام تولد اسمش را عبدالشمس (بنده شمس) گذاشته بودند اما وقتیکه مسلمان شد، عبدالله (بنده

الله) نامیده شد. از اینکه همیشه یک گربه بخود داشت محمد او را به شوخی ابوهریره (پدر گربه) لقب داده بود. آنچه در باره وی ذکر شده برده فروش بود و در هنگام مرگ بیشتر از ده هزار برده داشت، و از این طریق صاحب ثروت شده بود.(۱۴)

نظر به روایت ابن اثیر: یکی دیگری از این ثروتمندان آن زمان محمد بن سیرین عابد است که در هنگام مرگ (۴۰ کرور یا ۲۰ میلیون درهم) از خود بجای گذاشت.(۱۵)

طبری در تاریخ خود که در شرح وقایع سال ۶۸ هجری از چند هزار برده ای روایت می کند که بعد از مرگ یکی از صحابه از وی باقی مانده بود. همچنان ابن خلکان نیز روایت می کند: که فرزند عمر خلیفه دوم اسلام، که یکی از شخصیت های مهمی مذهبی و مقام برجسته دینی هم برخوردار بود. بعد از مرگ ده هزار برده و کنیز از خود به میراث گذاشت.(۱۶)

همینطور بگفته مسعودی: عبدالرحمن زهری یکی دیگری از یاران نزدیک محمد بود که در نشر اسلام کمک های شایان انجام داد بود و بعد از مرگ این بزرگوار بدون وج نقد منزلی در مدینه و هم حیوانات زیادی از قبیل صد اسپ و هزار شتر و ده هزار گوسفند در طویله خود داشت.(۱۷)

به همین ترتیب مسعودی از روایتی سعید بن مسیب از زید بن ثابت یاد میکنند از کسیکه در مدینه کاتب وی و بعد از مرگ محمد آمریت جمع آوری قرآن را در عصر هر سه خلفای راشدین بدوش داشت. وقتیکه از دنیا رفت، آنقدر طلا و نقره از خود جای گذاشت که آنرا با تبر می شکستند و هم به ارزش بیش از صد هزار دینار جای و جایداد دیگری از خود به ارث گذاشت.(۱۸)

طبری روایت میکند: که در کوفه خاندانهای معروف از سهم غنائم و مقرری سالانه خود مبالغه گزاف دریافت می داشتند، یکی از این ثروتمندان وقتی بجنگ می رفت هزار شتر برای بردن مال هایش نیاز بود.(۱۹)

در این باب اکثر تاریخ نویسان اسلامی هم روایت هستند، که از فتح فارس و خراسان غنائم بیشماری را مسلمانان از برکت دین اسلام صاحب شدند، سعد بن ابی وقاص، خمس غنائم و یا غارت های خود را برای خلیفه دوم مسلمین ارسال می کرد در نهصد شتر بار شده بود.

وقتیکه کاروان اموال غارت شده فارسین، از قبیل جواهرات، فرشها، و پارچه ها ابرشمی، زمردها، گوهرها، یاقوت سرخ و دیگر اشیای گران قیمت به دربار امیرالمومنین خلیفه دوم عمر بن خطاب رسید آنرا در بین خود چنین تقسیم کردند. فرشها را چندین حصه تقسیم کردند یک حصه را به شاه مردان علی بن ابیطالب فرستادند و حضرت آنرا به قیمت ۲۰ هزار دینار فروخت

و نیز برای هریک اهل بیت محمد و اصحاب سهمی مقرر فرمود، عباس کاکای محمد ۱۲ هزار درهم و به روایتی ۲۵ هزار درهم نوشت و به هر صحابه ده هزار درهم تعیین شد و یارانی که در جنگ بدر حضور داشتند مثل امامزاده گان حسن بن علی و حسین بن علی و اصحابه کرام ابوذر غفاری و سلمان فارسی هریک پنجهزار درهم دریافت داشتند. (۲۰)

ناگفته نباید گذاشت که در این فتوحات فقط اشیاء به غارت نمیرفت بلکه در ضمن آنکه شهرها تهی از مردم میگردیده ویران و سوختانده میشدند که دیگر در هیچ دورانی قادر به آباد کردن نبودند و انسانهای آن سرزمین ها یا در میدان ها جنگ کشته و یا اسیر و برده می شدند. وقتیکه اموال غارت شده بنام خمس و غنیمت به دربار خلفاء ارسال میشد و یکی از ارقام اساسی آن اسیرانی بودند که در اثر جنگ های اسلامی بدست می آمد بها و درآمد خوبی در بازار برده فروشان از آن اندوختند. (۲۱)

طوریکه اسناد تاریخی بیان میدارد، که لشکر اسلام تعدادی زیادی از مردم خراسان و فارس را اسیر بردند. اما برخی از مالکین روستا ها که رهبر مردم محلی نیز به شمار میرفتند قبول اطاعت سرداران عرب را کردند. در چنین مواردی مصئونیت جان و مال آنها از سوی حکام عرب تضمین میشد. منتها در اذای این امتیاز دهگان ها و ساکنان ناچار بودند حاکمیت عربها را خود بپذیرند، تاوان جنگ را بپردازند و ضمناً هر ساله باج و خراج بدهند.

یکی از حاکم محلی سیستان که در سال ۳۰ هجری به اطاعت عربها در آمد مجبور بودند بود سالانه یک میلیون درهم به خلیفه باج دهد و اضافه هر سال یک هزار برده جوان برایش بفرستد. همینطور حاکم کرمان مجبور شد سالانه دو میلیون درهم و دو هزار برده بابت تاوان به خلیفه ارسال دارد. مرو، مجبور به یک میلیون درهم تاوان سالانه شد. دهقانان باید سالانه هفتصد هزار درهم نقد و چهار صد بار زعفران به خلیفه اسلام تقدیم بدارند. (۲۲)

امیر خوارزم بخاطر نقد پیمان کرده بود باید تاوان به قیبه بن مسلم سالانه طلا، نقره، پارچه و کالا و ده هزار برده جوان می داد. همینگونه امیر سغد مجبور بود یک میلیون و صد هزار درهم پول نقد، دو هزار قطعه پارچه ابریشمی و سی هزار برده جوان و صحتمند به خلیفه تحویل دهد. طبری روایت میکند: وقتیکه اسیران را آوردند قتیبه بن مسلم دستور داد تخت اش را بیرون بردند و در بین اسیران بگذارند و بعد دستور داد که هزار کس را پیش رویش، هزار کس را پشت سرش، هزار کس را طرف راست و هزار کس طرف چپ گردن بزنند. (۲۳)

طبری به ادامه آن می نویسد که قتیبه بن مسلم از خوارزم یک صد هزار اسیر آورد که همه در بازار برده فروشان فرستاده شد طوری که بازار های برده فروشان کوفه و بصره از حاصل غنایم قتیبه بن مسلم لبریز شده بود. (۲۴)

اگر همینطور در سراسر دوره خلفای راشدین مشاهده کنیم این وضع برده و کنیز ساختن و ثروت اندوزی از برده فروشی و تاراج مردم بنام اسلام و مسلمان سازی ادامه داشت و این لشکرکشی ها مایه خوب و نقش سازنده در رونق اسلام ایفا کرد که نه تنها محمد و یاران عشره مبشره، خلفای راشدین و هم ادامه دهنده گان آنها سود های وافری بردند.

خلفا های اموی:

در کتاب « جمهوری کاسبکار » ارقام جالبی از زندگی معاویه بن ابی سفیان می خوانیم، که وی در باغ ها و مزارع خویش فقط در حجاز از ۴۰۰۰ برده سالانه چنین درآمدی سود میبرد، ۱۵۰ هزار بار شتر خرما، ۱۰۰ هزار کیسه غله بدست می آورد.

همینطور دیگر سران قبایل و بزرگان خاندان هاشمی و امویان در مکه و مدینه در اثر فتوحات اسلامی در سرزمین های که تصرف کرده بودند با اضافه از تسخیر اراضی و بهره کشی از مردم سودی فراوان میبردند و هم غنائم عظیمی از وجه نقد، طلا، نقره، پارچه های نفیس، رمه های از گوسفندان، اسپان و همچنان هزاران برده و کنیز با خود آوردند که در زراعت و مالداری و صنعت از آنها بهره کشی میکردند. (۲۵)

ابن اثیر مینویسد: در اثر فتوحات اسلامی تعداد اسیران برده شده، آنقدر زیاد گردیده بود که به هزار هزار شمار میشد و به ده تا ده تا فروش میرسید. یکی از سرداران سپاه اسلام بنام « موسی بن نصیر » در سال ۹۱ هجری از افریقا سه صد هزار برده با خود آورد که به تعدادی شصت هزار بعنوان خمس برای خلیفه ولید بن عبدالملک به دمشق فرستاد، بگفته نویسنده این اولین باره بود که همچو تعدادی یکجا از اسیران اسلامی برای خلیفه فرستاده شده است.

موسی بن نصیر وقتیکه از اندلس به شام آمد ۳۰ هزار دختر جوان اسیر بعنوان کنیز از شاهزاده گان و دیگر اعیان اندلس با خود آورده بود. که بین سران و اشراف عرب دسته دسته تقسیم میشدند و به یکدیگر تحفه ارسال میداشتند. (۲۶)

تعدادی اسیران آنقدر زیاد بود، یزید ابن مهلب به خلیفه هشام بن عبدالملک در شام چنین مینویسد: از مازندران آنقدر اسیر گرفته ام که اگر آنها را ردیف کنم، یک سر آن نزد تو در شام و سر دیگرش نزد من در طبرستان خواهد بود. یزید ابن مهلب در خوارزم اسیران را برهنه ساخت و لباس های شانرا گرفت و همه از سرما زمستان بمردند. (۲۷)

این سردار اسلام یزید ابن مهلب در حمله به گرگان سوگند خورد که چندان بکشد از مردم آن که با خون آنان آسیا بگرداند و از آرد آن نان بخورد و دل اش یخ خواهد شد. و بعد از فتح چنان خون ریختند آسیا نمیگردید چون خون ها لخته میشد، پس آب گرم به خون ریختند تا روان شد و گندم را آسیا کرد و نانی پخته کردند و بخورد و دست از سر بریدن مردم کشید. (۲۸)

در زمان سلیمان بن عبدالملک خلیفه اموی مردم گرگان برای سومین مرتبه دست به قیام زدند، این سردار عرب با ۱۲۰ هزار سپاه به سرکوب آنها آمد بود و ۴۰ هزار تن از مردم آن شهر را در یک روز بقتل رسانید.

چند سال بعد سردار دیگر عرب قحطبة بن شیب، عامل خلافت عباسی ۳۰ هزار تن دیگر از مردم گرگان را بجرم عصیان مجدد علیه خلافت عرب قتل کرد.

دوران قتیبة ابن مسلم سردار انتخاب شده حجاج بن یوسف که هر دو شمشیر کش، آدم کش، شکنجه گر و بیمار از سیاه ترین و ننگین ترین و خونبارترین دوران تاریخ خراسان و سیستان است بجز از دوران چنیگیزیان در خود ثبت ندارد.

عبدالله مهدی الخطیب در تاریخ خودش « حکومت بنی امیه در خراسان » مینویسد: در طبرستان اسیران را تا دو فرسخ در دو سوی جاده ها به دار آویخت و پسر قتیبه سردار عرب در سال ۹۰ هجری چندین هزار تن از مردم طالقان را که بر اعراب شوریده به دار آویخت چنانکه تیرها به دو ردیف یکدیگر تا چهار فرسنگ برقرار بودند. (۲۹)

همینطور در سال ۴۴۰ هجری که جنگ بین سردار ابراهیم نیال و لشکر اسلام در روم در گرفت و به نفع مسلمان انجامید. بجز از حیوانات، تعدادی زیاد اسیران چه مردان جنگی شکست خورده، دختران و پسران جوان از مردم اهالی را به اسارت گرفتند از اینکه شمار آن خیلی زیاد بود و مشکلات حمل و نقل را بوجود میآورد آنها اسیران را ده تا ده تا یکجا میفروختند.

چنانکه در سال ۲۲۳ هجری بعد از جنگ عموریه ارزش یک برده از چند درهم بیشتر نبود و هم در جنگ ارک در اندلس هر اسیر را به یک درهم و شمشیر وی را به نیم درهم و هر شتر را به پنج درهم فروختند، غارت ها آنقدر زیاد شده بود که برای فروش آن چند ماه وقت نیاز

داشتند، حتی اگر این اسیران دین اسلام را می پذیرفتند مانع برده گی وی نمیشد فقط اگر می توانست با دادن فدیة آزادیش را بخرد در غیر آن سرنوشت وی در بازار برده فروشان تعیین میشد. (۳۰)

بعد از امویان ادامه دهنده گان هم دست کمی از آنها نداشتند، در زمان فاطمیان در مصر رسم بر آن شده بود که اسیران جنگی نخست باید از شهر قاهره میگذشتند و بعد در محلی جمع آوری می شدند، از میان اسیران آنهاییکه وجود بی ثمر یعنی مریض و پیر بودند سر می بردند و اجساد آنها را در چاه ها و خرابه ها می انداختند که آنرا عبری « یثرالمنامه » میگویند. به همین ترتیب مردان را در همان جاه نگاه می داشتند تا بفروش روند اما دختران، زنان و کودکان بین خلیفه، وزیران و اشراف تقسیم می شدند. (۳۱)

ابن هشام مینویسد: در حمله به گرگان لشکر اسلام هشتاد هزار شمشیر زن بودند، مردم چنان دلیرانه میجنگیدند که سعید بن عاص سردار عرب از وحشت شکست و مرگ نماز خوف خواند و سر انجام برای اینکه مردم گرگان را به تسلیم وادارد، به آنها امان داد و سوگند خورد که « یک تن از مردم شهر را نخواهد کشت. » اما وقتیکه آنها تسلیم شدند همه را بجز از یک تن بقتل رسانید و در توجیه نقض عهد خود گفت که من قسم خورده بودم که فقط یک تن از مردان را نکشم. (۳۲)

ابن سعد در طبقات مینویسد: لشکر اسلام از این جنگ ها آنقدر غنیمت فراوانی به عربستان آوردند که حتی سگهای عرب نیز در ظروف زرین و سیمین غذا میخوردند. (۳۳)

هرآنجا که لشکر اسلام داخل شد به مقاومت مردان آن سرزمین طرف شدند و دلیرانه جنگیدند و از آزادی و فرهنگ خود دفاع می کردند و اگر هم نظر به عواملی مختلف وادار به تسلیم میشدند بازهم از کوچکترین اوضاع دست به قیام می زدند و اعراب را وادار به عقب نشینی میکردند.

ظلم و ستم و بیعدالتی جهزیه و مالیات آنقدر زیاد و کمر شکن شده بود که مردم بجز از برده شدن چاره ای دیگر نداشتند. از حکومت محمد بن اوس که بر « رویان و چالوس » حاکمیت داشت هرسال سه مرتبه از مردم مالیات میگرفت، یکبار بنام خود و بار دیگر بنام احمد پسرش و بار سوم بنام اینکه قبل از اسلام زردشت بودند.

مالیات زمین از کسانی که اهل ذمه یعنی مسلمان نشده بودند بیداد می کرد هرآنچه که می خواستند خواه کشت می کردند یا نه، یا زمینی قابل کشت بود یا نه، باید مالیات قبلا پرداخته می شد. (۳۴)

بهرصورت این رسولان، یاران، خلفا و امامان و امامزاده گان افراد غریب و بی بظاعت نبودند طوری که امام جعفر صادق میفرماید « هیچ عمل نیکی نزد خداوند بهتر و ثوابش زیادتر از دادن پول به امام نیست. یک درهم که به امام برسد، بهتر از دو میلیون درهمی است که در راه خیر دیگر صرف شود. من در حالیکه ثروتم از تمام اهالی مدینه بیشتر است، باز هم از شما پول میگیرم، زیرا هدفم اینست که شما پاکیزه شوید.» ... اصول کافی از محمد بن یعقوب کلینی جلد دوم از صفحات ۴۸۷ تا ۴۸۹. طوری که مطالعه فرمودید، این رسولان، خلفا و امامان نه معصوم و نه بیچاره و نه بی بظاعت بودند بلکه فقط اشتهای سیر ناشدنی داشتند که نمی توانستند قناعت کنند.

این بود بعنوان کوزه از بحری یا مثنی نمونه خروار از کارروایی های لشکر اسلام در جهاد اسلامی و مسلمان سازی مردم در کشور های مختلف و یا در حقیقت جنایات دین اسلام و قرآن و عدالت الله در جامعه بشری از آغاز اسلام که تا به امروز بدبختانه ادامه دارد.

توجیه آزاد کردن برده در اسلام

در دین اسلام « عتق » یا آزاد کردن بنده در چار اصل تحقق می یابد. ۱ - مباشرت، ۲ - ملک، ۳ - سرایت، ۴ - پیش آمد بعضی عوارض برای بندگان.

۱ - مباشرت به سه طریق اجرا می شود.

الف: آزاد کردن بنده بعنوان « تبرع » بر حسب نذریات و یا کفاره گناه.

ب: قرار وصیت صورت میگیرد که بعد از مرگش یکی یا چند بنده را آزاد کنند بنام « تدبیر » نامیده می شود.

ج: در این صورت بنده از طرف ارباب آزاد است که شغلی آزادی انتخاب کند و از مزد آن قیمت خویش را پردازد و آنگاه آزاد گردد، این عمل در اصطلاح « مکاتبه » نامیده میشود. مکاتبه یا مطلق است یا مشروط. در مکاتبه مطلق بنده به نسبت پرداختی که می کند تاریخا آزادی خود را بدست می آورد و در مکاتبه مشروط آزادی به آنست که تمام قیمت خود را پرداخت کرده باشد. بعضی از فقهای عامه مکاتبه مطلق را نپذیرفته اند و آزادی بنده را منوط به پرداخت تمام قیمت دانسته اند.

۲ - عتق، یا آزاد کردن «ملک» اگر مالکیت بنده یی به یکی از عمودین منتقل شود، آن بنده خود بخود آزاد می شود. اگر ارباب از کنیز خود فرزند پیدا کند حق فروش او را ندارد، مگر آنکه حاکم به تفلیس مولای او حکم داده باشد و هنوز قیمت کنیز به مالک اول پرداخت نشده باشد و چون ارباب که از کنیز خود فرزند دارد بمیرد، کنیز از سهم الارث فرزند یا فرزندان خود آزاد می شود. کنیزی که از مولای خود فرزند پیدا کند در اصطلاح عنوان «ام ولد» می گیرد این شیوه در آن عصر در عربستان و دیگر مناطق قبل از اسلام رواج داشت همینطور در آیین یهودیت هم سابقه دارد.

۳ - عتق سرایت است. اگر ارباب قسمتی از بهای بنده خود را آزاد کند، آزادی به همه بنده سرایت می کند و بنده موظف است که باقی قیمت خود را از نتیجه سعی و کسب خویش بپردازد، حتی اگر بنده مشرک باشد و یکی از مالکان، تمام یا قسمتی از سهم خود را آزاد کند آزادی به همه بنده سرایت میکند.

۴ - عتق پیش آمد بعضی عوارض است. بنده یی که دچار جذام یا پیر شده باشد خود بخود آزاد می شود.

درباب اینکه آیا بندگان مالک مالی می توانند بود یا نه؟ میان فقها اختلاف است. مشهور اینست که بنده و هر چه در اختیار او ست مال ارباب است. بخش دیگری از فقها برآنند که بنده می تواند مالک مال باشد منتهی تصرف در آن مال منوط به اذن ارباب است.

آقای دکتر محمد خزائلی در کتاب احکام قرآن، آنچه در بالا نقل شد به ادامه آن چنین توجیه می کند: «اسلام برای تشویق بندگان به طلب آزادی، برخی از مزایا را از آنان سلب کرده است و آزادی را شرط بهره مندی از آن مزایا قرار داده تا بندگان از جهت آنکه ارباب یا سید، متحمل نفقه آنها است و خود محتاج بکوشش و تلاش در راه زندگی نیستند، همواره بردگی را بر خود نپسندند و به آزادی راغب شوند. اسلام در مقابل سلب بعضی از مزایا نسبت به مجازاتها و محدودیتها در باره بندگان تخفیف قائل شده است، چنانکه اگر کنیزی مرتکب زنا شود، نصف حدی که بر زنان آزاد اجراء می گردد در حق وی مجری خواهد شد.» (۳۵)

گرچه پرداخت به واژه آزادی خیلی وسیع و نیاز به بحث جداگانه دارد اما خیلی خلاصه عرض میکنم. «آزادی یعنی حق انسان و خواست انسان و توانمندی انسان برای اجرای عملی که به مانع برخورد نکند و هم باعث سلب حق و آزادی دیگران نشود.» و سلب این حق بنده گی و برده گی است که از انسان ها توسط ابزار مختلف گرفته می شود. با شعار میان خالی آنرا تعریف و تعبیر می کنند بجای اینکه به عامل اساسی آن بپردازند. در دین اسلام چه می شد که بجای این

همه اصول و احکام اسلامی برای آزادی بنده ها توجیه می شود، الله رحیم و کریم برده کرده و اسیر کردن را منع و گناه عظمی در قرآن انشاء می کرد و نیاز به این همه تعبیر و تفسیر نمی بود که مفسرین و دیگر دکانداران دینی متوسل به فریب و توجیه نمی شدند.

در زندگانی تجاری و بدوی اعراب دین همیشه تحت شعاع آن مناسبات قرار داشته است. هر تغییر و تحول در اوضاع اقتصادی تاثیرات مستقیم بالای تفکر اجتماعی دارد و آنرا دگرگون و در راستای منافع خویش عیار میسازد. همینطور در عربستان قبل از اسلام تجاران و صاحبان ثروت و زمینداران و مالداران بردگان و غلمان و کنیزان در اختیار داشتند و هم یک منبع تجارتنی خوب بشمار می رفت، دین جدید هم بعنوان یگانه منبع درآمد اقتصادی و مایه متحرک در رونق اسلام از آن مناسبات برده داری بهره کشی کرد و آنرا برسمیت شناخت. برای اینکه بخود چهره انسانی و خیرخواهانه کسب کرده باشد آزادی برای برده را با همچو احکامی توجیه می کند، و آنچه که بنام آزادی برده و کنیز در قرآن و دیگر اصول اسلامی گفته شده بجز از فریب و خاک بچشم مردم زدن بیش نیست.

اولاً: - بنده و یا برده، انسان های آزاده ای بودند که در اثر دردارالحرب و فتوحات اسلامی و شرایط سخت اقتصادی برده شدند، آزادی برده به مفهوم برگشتاندن حق از دست رفته آن انسان است که از وی به زور و جبر سلب شده و اجرا آن باید بدون قید و شرط باشد و صورت بگیرد نه به آن اصول و احکام اسلامی بنام آزادی برده که توجیه می شود.

دوم: - بنده و برده و کنیز نه تنها که از حق آزادی محروم شدند از حق و ارزش انسانی هم محروم هستند. آزادی بنده بنام کفاره و یا نذریات بچه مفهوم است قرآن میگوید: آیه ۹۲ سوره نساء «هرکه مومنی را به خطا بکشد آزاد کردن برده یا خون بهائی...» یا کفاره دادن به هر شکل آن که برده ای آزاد شود. برده به کالا و شیء و یا جنس تبدیل می گردد و ارزش آن با یک گوسفند یا چهل شکم نان و یا یک برده مساوی است که فرد برای جرم یا خطایی باید کفاره پردازد، یعنی جنایت، آدمکشی، هر آنچه انجام می دهد یا داده است، عوضی به الله باید بدهد بی تفاوت که جان یا مال است. همینطور اگر فردی وصیت کند که بعد از مرگ وی بنده آزاد شود و یا در مناسک مذهبی و نذریات بنده آزاد کنند هیچ رابطه به آزادی برده ندارد، در اینجا برده قربانی شده همچو یک گوسفند و مساوی بدان است و هم اگر ارباب بخواهد برده را برای مفصد خود گردن میزند و نذری بجای می آورد و ثواب کسب می کنند، این اعطای آزادی نیست بلکه استفاده از انسان اسیر شده برای اجرای مقاصد شخصی و ارضاء دینی مساوی به یک حیوان قرار می گیرد. آزاد کردن زید بن حارث و بلال حبشی از همین دسته است که تا آخر

عمر در خدمت ارباب باقی ماند. که در سوره البلد آیه ۱۲ - ۱۳ « و چگونه توان دانست که عقبه چیست ۱۲ آن بنده آزاد گردنست. » - عقبه چیست؟ در این سوره آیه ۱۱ - ۱۲ معنی «هفتاد منزل پل صراط» است. رجوع به تفسیر ابوافتح رازی، ج - ۱۰ ص - ۲۹۴ و تفسیر کشف الاسرار، ج - ۱۰ ص - ۴۹۹ .

سوم: - حکم آزادی بنده مشروط خریدن و بهای آزادی خویش در نتیجه کار و یا حاصل مزد پرداختن، این رسم قبل از اسلام و بعد از اسلام در همه جوامع آن عصر رایج بود همینطور اسلام آنرا جزئی از احکام خودش کرده که در قرآن چنین ذکر شده است: سوره نور آیه ۳۱ - ۳۳ آزادی برده به شرط پرداخت فدیة... سوره توبه - آیه ۲۹ جهاد کنید تا بدست خود جزیه بدهند و حقیر شوند... این احکام قرآنی مغایرت به آزادی انسانی است که به زور شمشیر و برای هدف اسیر و برده شده و بنا بر قصد و هدفی شخصی و مذهبی آزاد می شود نه به مفهوم واژه آزادی می باشد که مفسرین اسلامی آنرا توجیه میکنند، اگر به این سوره قرآن دقت شود در تناقض با احکام قرار میگیرد. سوره نفال - آیه ۶۹ از آنچه غنیمت برده اید، حلال و پاکیزه بخورد... یعنی در تملک شما است که الله برای شما اعطا کرده و هر قسمی میتوانید از آن بهره برید چه برای کوتاه کردن پل صراط و یا استفاده جنسی و یا کفاره جنایتی باشد جواز است. سوره مومنون آیه ۶ « مگر از زنانشان یا آنکه مالک آن شده اند که ملامتشان نکنند.» یعنی با شمشیر اسیر کنید و با فدیة بفروش رسانید و نامش را آزاد کردن برده در اسلام عزیز بگذارید.

نتیجه:

برده و برده داری در عربستان قبل از اسلام مرسوم بود. دین اسلام نه تنها برده داری را به رسمیت شناخت بلکه جز از احکام و مبانی اسلامی کرده و علت آنرا به اراده و مشیت الله در خلقت بشر دانسته که الله انسان ها را متفاوت خلق کرده بعضی دارا و ثروتمند و بعضی فقیر و نادار، بعضی برده و کنیز و بعضی ارباب و مالک، بعضی پلید و زشت و بعضی زیبا و قشنگ، بعضی راستگار و هدایت شده و بعضی تاریک ضمیر و کفر، یکی سیاه و یکی را سفید بوجود آورد تا مایه عبرت در راستگاری الله پرستان شود تا دیگران پندگیرند و از نعمت الله انکار نکنند. از جهت دیگر میگویند، که دین اسلام براساس روش انسانی و عدالت اجتماعی و برابری

حقوق انسانی استوار بوده و هرچه الله آفریده برحق و بر عدل است او دانا و توانا و رحیم و کریم است.

همینطور اگر به دیگر اصول و مقررات و احکام اجتماعی یهودیت، مسحیت و اسلام توجه کنیم بخوبی مشاهده می شود که نه تنها این اسیران هستند که در جنگ ها به برده و کنیز تبدیل میشوند بلکه بی عدالتی و این اوضاع نابسامان فقر بدبختی در دنیا همه در جوهر صنعت آفرینش الله در خلقت کاینات و موجودات نهفته است که در لوح محفوظ به سرنوشت انسان ثبت شده است.

۱ - در خلقت انسان، فرق مرد و زن یا تبعیض جنسی آشکار است و زنان دارای حقوق مساوی با مردان نیستند چرا اینطور است؟ در تفکر الله زنان مردان را بوجود نمی آورند بلکه زن از وجود مرد آفریده شده است. در داستان پیدایش الله، آدم را از گل اما مثل خود ساخت برایش جان داد و هم مقام ستایش و سجده برایش قایل شد، در برنامه الله آفرینش جنس زن موجود نبود زمانی متوجه این خلای جنس دوم شد که زندگی آدم در بهشت خیلی بد میگذشت و برای خوشگذرانی و لذت ارضاء جنسی آدم، زن را از بغل (دنده) چپ وی خلق کرد تا آدم دیگر تنها نباشد. در باره خلقت آدم در قرآن از اسطوره های تورات الهام گرفته، آنطوریکه در سفر پیدایش باب دوم آیه ۷ - « آنگاه یهوه آدم را از گل سرشت و دم زندگی را در بینی او دمید و آدم زنده شد». یازده بار در تورات و شش بار در قرآن مشابه به تورات در باره خلقت آدم ذکر شده است، «سوره آل عمران آیه ۵۹ - خلقت آدم ابوالبشر است که خدا او را از خاک بساخت» (سوره سجده آیه ۷ - ۸ - ۹، سوره ص آیه ۷۱ - ۷۲، سوره اعراف آیه ۱۲، سوره حجر آیات ۲۶ - ۲۷ - ۲۸، سوره الاسراء آیه ۶۱)

همینطور ذکر پیدایش زن از وجود آدم بر روایات تورات اتکا دارد که زن یک موجود مستقل در آفرینش نیست محصول وجود آدم است که زن یا حوا از وی خلق شده، گرچه در تورات یگانگی در خالق یا الله وجود ندارد و خالقین در پیدایش جهان و دیگر موجودات به اشکال مختلف بیان شده و نویسندگان اسفار پنجگانه هر دو روایت مختلف را بدون اینکه مخلوط کرده باشند پهلوی هم قرار داده اند: یکی جائیکه خدا (الوهیم) نام دارد و (ارواح) معنی میدهد، دیگری بنام (یهوه) در زبان عبری یعنی (من هستم یا آنکه هست یا من آنم که هستم) معنی می دهد. اختلاف دو روایت در متون تورات آشکار است اما قرآن از یکی روایت توراتی الهام گرفته و تأکید بر یک تن بودن پیدایش انسان دارد که همانا (دنده) - استخوان قبرغه - صلب -

استخوان) در تورات و قرآن چنین ذکر شده: «الوهیم گفت آدم را بصورتمان و موافق شبیه مان میسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین میخزند حکومت نماید. پس الوهیم آدم را بصورت خود آفرید و ایشانرا نر و ماده آفرید» (سفر پیدایش - باب اول - آیه ۲۸). باین ترتیب الوهیم انسان را بشکل خود آفرید و در همان حال نر و ماده را خلق کرد ولی یهوه اول آدم را خلق کرد (سفر پیدایش باب دوم آیه ۷ که در بالا ذکر شده) و بعد از آن یهوه گفت: «نیکو نیست که آدم تنها باشد، پس برایش معاونی موافق وی بسازم» (سفر پیدایش باب دوم آیه ۱۸) «یهوه خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پرکرد و آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و وی را بنزد آدم آورد.» (سفر پیدایش باب دوم آیه ۲۱ - ۲۲) در قرآن و حدیث چنین ذکر شده است. (سوره الانعام آیه ۹۸ - هم اوست خدائی که همه ای شما را از یک تن در آرامگاه (رحم) و ودیعت گاه (صلب) بیافرید... (۳۶) سوره روم آیه ۲۱ - و باز یکی از آیات (لطف) الهی آنستکه برای شما از جنس خودتان جفتی بیافرید که در بر او آرامش یافته و باهم انس گیرید...) (سوره شوری آیه ۱۶ - خدای آفریننده زمین و آسمانها برای شما آدمیان از جنس خودتان زنانرا همجفت شما قرار داد و...). (سوره زمر آیه ۱۱ - او شما نوع بشر را از یک تن «آدم» آفرید پس از آن جفت او «حوار» قرار داد...). سوره النسا آیه ۱ - همهء شما را از یک تن بیافرید و هم از آن جفت او را خلق کرد و از آن دو تن خالقی بسیار از مرد و زن در اطراف عالم برانگیخت). (سوره اعراف آیه ۱۸۹ - اوست خدائیکه همه شما را از یک تن بیافرید و از او نیز جفتش را مقرر داشت). «ترجمه قمشه ای»

نهج الفصاحه از محمد بن عبدالله، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، صفحه ۱۶۷، حدیث ۸۲۴ - زن از دنده ای خلق شده که به هیچ وجه راستی پذیر نیست اگر با کجی او بسازی ساخته ای و اگر خواهی براستیش باز آری او را میشکنی و شکستنش طلاق دادن است. حدیث ۸۲۵ - زن از دنده ای خلق شده اگر بخواهی دنده را ست کنی آنرا میشکنی. حدیث ۲۸۷، صفحه ۵۶ - با زنان به نیکی رفتار کنید زیرا از دندهء کج خلق شده است و در دندهء آنچه کجتر است بالاتر است و اگر بخواهید راستش کنید آنرا می شکنید...

یعنی از خلقت زن یک هدف است برای شهوت رانی مردان، کارخانه آسایش و آرامش مرد و بچه بدنیا آوردن است. حدیث ۱۵۳۵ - (بهترین زنان شما زن بچه آور مهربان است که شریک و مطیع شوهر باشد اگر از خدا بترسند و بدترین زنان شما آرایش کنان و متکبرانند و

آنان متفقان اند و از آن ها جز باندازه کلاغی که خط سفید بگردن دارد به یهشت نمیروند.)
(حدیث ۱۸۷ - وقتی زنی دور از بستر شوهر خود شب را به روز آورد فرشتگان تا صبح او را لعنت کنند).

آیه ۳۴ سوره نساء - نکاح چه معنی دارد؟ (دخول - جماع - زوج شدن - سکس کردن - گائیدن) (۳۷)

مردان کار اندیش زنان است. (نسا ۳۴) زنان کشت شما اند. (بقره ۲۲۳) مردان می تواند چهار زنان و تعدادی زیادی از کنیزان و غلامان در اختیار داشته باشند. (نسا ۲-۳) مردان حق دارند اگر زنان مرتکب گناه و خطا می شود لت و کوب کنند یا زندانی کنند و محروم از نان و آب کنند. (سوره نساء آیه ۳۴) زن نصف مرد است. (سوره نساء آیه ۱۱) شهادت دو زن مساوی به یک مرد است. (سوره بقره آیه ۲۸۲). از همینجا است که زن در جامعه از متن به حاشیه کشیده شده و تبدیل به یک ابزاری برای خواهشات نفسانی مردان بوده و محروم از همه حقوق اجتماعی میباشند که حتی حق انتخاب لباس برای خود ندارد و باید در زندان چادری باشند تا حضورش در جامعه بدون چادری باعث تحریک جنسی مردان و فساد در جامعه نشوند. اگر بی عدالتی نیست چرا زن در چادری زندانی شود؟ او کاری و گناهی مرتکب نشده است که به جرمی محکوم شود. آیا در اینجا فقط بجز زن بودن وی جرمی دیگری دارد؟ گرچه محمد به زنان علاقه خاص داشت و تعدادی زیادی در حرمرای از هر نوع آن از ۹ ساله تا ۵۵ ساله و از خود و بیگانه جمع آوری کرده بود اما تفکر خیلی زن ستیز داشت که میتوان نه تنها در قرآن بلکه هم در احادیث که گفتار خودش می باشد خوبتر مشاهده کرد. در حدیث ۱۳۲۸ میگوید: بهشت زیر قدم مادران است. حدیث ۳۳۱ در بهشت نگریستم و دیدم بیشتر مردم آن فقیرانند و در جهنم نگریستم و دیدم که بیشتر مردم آن زنانند. حدیث ۶۰۳ کمترین ساکنان بهشت زنانند. حدیث ۸۲۱ زنان بصورت شیطان می آیند و بصورت شیطان میروند... حدیث ۲۳۸۵ اگر زن نبود مرد ببهشت میرفت. حدیث ۲۳۶۱ اگر زنان نبودند خدا چنانکه شایسته پرستش اوست پرستیده میشد. حدیث ۴۱۵۳ زنان دامهای شیطانند و « حدیث ۶۰۶ - بیشتر بهشتیان ابلهاند.؟؟؟»

اگر قطره ای از عدالت در این آئین های مقدس موجود می بود باید مردان را به چادری زندانی می کرد تا یاد بگیرند که بر هوای نفس شهوانی خود حاکم شوند و غرایز حیوانی خویش را در جامعه انسانی هماهنگ سازند و باید بدانند که حضور زن در جامعه فقط معنی شهوترانی نیست بلکه حضور از انسان است، مثل مرد و باید از حقوق مساوی برخوردار باشند بدون اما و اگر.

قرآن واقعاً کتاب عجیبی است مثل یک داستان از هر چمن سمنی چون یک آیه، آیه دیگری را به نقد می کشد این خود بیانگر یک تفکر پریشان و روان مغشوش است که فاقد یک حافظه دقیق و متمرکز میباشد و از آن الهام میگیرد، تفکری که هیچ حافظه تاریخی ندارد و هم فاقد علم و سواد است که چند لحظه پیش چه گفته بود. توجه شما را به این دو آیه میخواهم:

سوره نساء آیه ۳، «اگر شما بیم دارید که در کار یتیمان انصاف نکنید، از زنان هرچه خوش دارید، دو تا دو تا و سه تا سه تا و چهار تا چهار تا بگیرید. و اگر بیم دارید که عدالت نکنید، فقط یک زن یا کنیزی که مالک آنید، این مناسبتر است که ستم نکنید.» (ترجمه ابوالقاسم پاینده)

سوره نساء آیه ۱۲۹، « شما هرگز نتوانید، میان زنان خود عدالت کنید و گر چه بشدت بخواهید...» (ترجمه ابوالقاسم پاینده)

الله که به همه چیز دانا و آگاه است و می داند مردان با انصاف نیستند و با همسران خود عدالت کرده نمی توانند پس چرا بازهم بمردان این اجازه را داد چار تا چار تا بگیرند؟ نه تنها در اسلام بلکه در یهودیت و مسیحیت همچو برخورد غیر انسان به مقام زن دارد، در سفرولایان (باب ۲۱ - ۷ و ۸) زنی که از طرف شوهرش رها شود معادل فاحشه شناخته شده است که کاهنان حق ازدواج با چنین زنی را ندارند.

در رساله پائولوس رسول چنین آمده است: مرد جلال خدا را منعکس میسازد، اما زن جلال مرد را منعکس میسازد، زیرا که مرد از زن زده نشد، بلکه زن بود که از مرد به وجود آمد، و مرد به خاطر زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد خلق گردید. بدین جهت زن باید بهنگام دعا سرش را پیشانند تا نشان دهد که تحت فرمان مرد است. آیا شایسته است که زن با سر برهنه در پیشگاه خداوند دعا کند؟ دانید که سر هر مرد مسیح است و سر مسیح خدا است، ولی سر هر زن شوهر او است. زنی با سر برهنه دعا کند سر خود یعنی شوهرش را رسوا ساخته است. (رساله اول قرنیتیان، فصل ۱۱ - از ۳ - ۱۳).

ای زنها، طوری از شوهران خود اطاعت کنید که از خداوند اطاعت میکنید (رساله پائولوس رسول به افسسیان، فصل ۵، ۲۲) زن اجازه ندارد که تعلیم دهد یا بر مردان حکومت کند. زنان باید ساکت باشند، زیرا اول آدم آفریده شد و بعد حوا، و آدم نبود که فریب خورد بلکه زن فریب خورد و قانون خدا را شکست. (رساله اول پولس رسول به تیموتائوس، فصل دوم، ۱۲ -

۱۴) تبعیض الله نه تنها در میان انسان زن و مرد حتی حیوانات را هم شامل میشود، بطورنمونه در هر مورد که صحبت از قربانی برای یهوه بمیان می آید وی تأکید میکند که قربانی از گوسفند یا گوساله (نرینه) باشد و مبادا که از نوع مادینه آنرا بیاورید.

چه در تفکر یهودیت یا مسیحیت و اسلام که از یک منبع الهام میگردند، فرق آن تنها در زمان و مکان است اما در جوهر یکی است و طوریکه خود آنها میگویند: این ادیان برای نقض احکام همدیگر نیامدند بلکه آنچه در تورات و انجیل آمده قرآن آنرا تکمیل می کند.

همینطور زن و برده بودن هر دو عدل الهی توجیه شده و هرچه از جانب او حق است، و انسان را اختیاری نیست و هم این اوضاع بی رحمانه و غیر عادلانه و سوءاستفاده از انسان بنام برده و کنیز، چه برای سود اندوزی در بازار برده فروشان و یا چه استفاده جنسی از زن بنام کنیز و برده بنام غلام، نه تنها در این دنیا از طرف الله نعمتی بر مومنان و جزء از احکام قرآنی به رسمیت یافته و هم در بهشت که مکان مومنان و رستگاران و پیامبران بعد از مرگ می باشد نباید از این لذت های دنیایی برای ارضاء شهوت روح بهشتیان حور و غلمان را خلق کرد تا جانبازان و فداکاران و مجاهدین اسلام که در راه این ادیان شهید می شوند و یا مومن میمیرند و از نعمت های این دنیا یعنی شهوترانی و همجنس بازی در بهشت بی نصیب نمانده باشند.

حوران چیست؟ (۳۸) « غلمان » جمع غلام، غلام یا امرد چیست؟ (۳۹) کنیز چیست؟ (۴۰)

سوره ۷۶ الانسان آیه ۱۲ - ۲۲ « و پاداش آن صبر کامل (بر ایثار) شان باغ بهشت و لباس حریر بهشتی لطف فرمود « ۱۲ » که در آن بهشت بر تختها تکیه زنند و آنجا نه آفتابی (سوزان) بینند و نه سرمای زمهریر (بلکه در هوای خوش و باغی دلکش تفریح کنند « ۱۳ » و سایه درختان بهشتی بر سر آنها و میوه هایش در دسترس و با اختیار آنهاست « ۱۴ » و (ساقیان زیبای حور و غلمان) با جامهای سیمین و کوزه های بلورین بر آنها دور زنند « ۱۵ » که آن بلورین کوزه ها (برنگ) نقره خام و باندازه و تناسب (اهلش) مقدر کرده اند « ۱۶ » و آنجا شرابی که طبعش (چون) زنجبیل گرم و عطر آگین است به آنها بنوشانند « ۱۷ » در آنجا چشمه ایست که سلسبیلش نامید « ۱۸ » و دور آن بهشتیان پسرانی زیبا که تا ابد نوجوانند و خوش سیما بخدمت میگردند که در آنها چه بنگری گمان بری که لؤلؤ منشورند « ۱۹ » و چون آنجایگاه نیکو را مشاهده کنی عالمی پر نعمت و کشوری بی نهایت بزرگ خواهی یافت « ۲۰ » بر بالای بهشتیان لطیف دیبای سبز و حریر سطر است و بر دستها شان دستبند نقره خام و خدایشان شرابی

پاک و گوارا بنوشاند « ۲۱ » این بهشت بدین نعمت و عظمت بحقیقت پاداش اعمال شماسست
وسعیتان (در راه طاعت حق) مشکور و مقبول است « ۲۲ ».

سوره ۵۲ - الطور آیه ۲۰ و ۲۴ - حورالعین، سفید پوستان سیاه چشم را جفتشان کرده ایم -
غلمان، غلام ها یا خادمانشان که چون مروارید نهفته اند، اطراف بگردند.

گرچه بیشتر آیات سوره ۵۵ - رحمان آیات ۴۱ - ۶۷، این آیات تلاشی است تصویری از دوزخ
و بهشت را به نمایش بگذارد، تا آن مجاهد اسلام را از آنچه در زندگی این دنیا از آن محروم
اند تا ارمان و امیدی برای مجاهداتش خلق کرده باشد که بعد از مرگ در دنیا دیگری جاویدان
هستند و در همچو دنیاییکه در آن مرگ است یعنی کمین گاه می باشد که می تواند زندگی
جاویدانی بعد از مرگ را خراب کند، دوزخ یا جهنم مکان بدکاران و کسیکه نعمت الله را
انکار میکند و هر که از مقام قهر و کبریائی الله نترسد در آتش دوزخ افگندند، اما کسیکه از مقام
قهر و کبریائی الله بترسد و نعمت های الله را تکذیب نکنند پاداش او را دو باغ بهشت خواهد
بود. همینطور مثل آیات قبلی از صفات برجسته بهشت بجز از سرسبزی و درختان پر میوه و
چشمه های از آب گوارا و جوی های از شراب و عسل و شیر، بستر های از پارچه های حریر و
آستیرق استر شده و زنان زیبا و با حیاست که دست هیچ مردی و انس و جن به آنها نخورده
مثل یاقوت و مرجان هستند و هم جوانان خوش سیما و خوش چهره و بی ریش بخدمتگذاری
نیکوکاران بهشتی می باشند، به ادامه همین آیات در ۷۰ تا ۷۴ چنین میگوید: « در این باغها
دختران باکره زیبا و پاکدامن وجود دارند - حوری هائی که در خیمه هایشان آرمیده اند - و
دست هیچ جن و انسی و شوهران به آنها نرسیده اند.»

واژه بهشت در قرآن بنام جنت و جنات، ۱۳۵ مرتبه و ۱۰ بار بنام عدن و هم ۲ بار بصورت
فردوس یاد شده است. در این آیات مکانی را به نماشا میگذارد که بی نهایت خوب و قشنگ و
آراسته از همه لذایذ ایکه برای ارضای غرایزی حیوانی آنهایکه در این دنیا مؤمن و راستگار
بودند و در راه الله با جان و مال جهاد کردند تا در آخرت از لذات های دنیا محروم نشوند.

سیوطی مفسر مشهور اسلامی در توصیف شکوه و شادی و عشق و عیش در باغ های بهشت را
در تفسیر این آیات بهشتی چنین شرح می کنند: « هر زمانی که ما با حورهای بهشتی در باغ
های بهشت همخوابه می شویم، آنها را باکره می یابیم. برعلاوه، آلت تناسلی مردان بهشتی
هیچگاه نرم نمی شود. سختی و سفتی آنها ابدی و جاودانی است. هر بار که مرد با حوری

بهشتی در باغ بهشت همخوابه می شود، چنان لذت شیرینی از او بر می گیرد که مانند آن در دنیا وجود ندارد و هرگاه کسی در این دنیا به چنان لذتی دست یابد، غش خواهد کرد. مردانی که برای زندگی در بهشت انتخاب شده اند با هفتاد حوری بهشتی و نیز تمام زنانی که در دنیا همسر آنها بوده اند، ازدواج خواهند کرد و آلت تناسلی این زنان بسیار پراشتها هست.» (۴۱)

بدین ترتیب، آنچه در تفکر این ادیان در باره سرنوشت انسان در این دنیا و در آخرت بسته به اراده و مشیت الهی است که در لوح محفوظ ثبت شده و این سرنوشت در رحم مادر تعیین می شود.

در سوره آل عمران در آیه ۶، الله چنین میگوید: «الله است آنکه می نگارد صورت شما را در رحم مادران هرگونه اراده کند.» یعنی آغاز بی عدالتی از همان داخل رحم شروع می شود، که باید یکی قشنگ و زیبا و یکی زشت و بد قیافه، یکی کور و دیگری بینا و یا یکی تیز هوش و نابغه و دیگری یک دیوانه و عقب افتاده، یکی با صدایی خوش و دلنشین و دیگری انکراالصوات، یکی صحتمند چاق و چله و دیگری مریض مردانی و یا ضعیف و ناتوان و حتی یکی در بطن یک خانواده مرفه و ثروتمند و دیگری در کشور غریب و در دامن خانواده فقیر بدنیا بیاید از طرف الله تعیین میشود یعنی انسان ها نقش در سرنوشت زندگی خود نداشته و صاحب اختیار آن نیست بلکه جبر است و باید قناعت و شکرگذار و سر تسلیم به اراده و مشیت الله خم کنند.

در سوره فاطر آیه ۱۱ چنین میگوید: « و آنچه زنان بار گیرند و بزایند جز به علم و اراده او نخواهد بود.» همینطور آیات زیادی در قرآن موجود است تهید بر جبری بودن زندگی انسان در دنیا و آخرت است یعنی انسان مختار بر سرنوشت خود نمی باشد (روزی انسان تعیین شده سوره صفات آیه ۴۱) (الله اگر بخواهد هرکه را روزی بی حساب بخشد سوره بقره آیه ۲۱۲) (الله اگر بخواهد هرکه را براه راست هدایت می کنند. سوره بقره آیه ۲۱۳) (هرکه را خدا گمراه گرداند برایش بعد از او یآوری نخواهد بود. سوره شوری آیه ۴۴) (الله هرگز کافران را هدایت نخواهد کرد. سوره نحل آیه ۱۰۷) (الله هر که را بخواهد هدایت می کند. سوره حج آیه ۱۶).

جبر بخوبی در آیات قرآن مشهود است که الله حتی مقدار نان و آب انسان ها و طول عمر و هرچه در تقدیر و سرنوشت انسان از قبل تعیین کرده است که در دنیا و آخرت کی و چگونه

باشد همه چیز با خواست و عزم الله انجام می پذیرد و اراده بشر نقش و تأثیری در امور ندارد، یعنی برده و ارباب، شاه و گدا، خوب و زشت همه از جانب الله است و همه عدل الهی است و بجز از اطاعت و تسلیم به اراده وی شرک به الله و عدل الهی است و گناه کبیره میباشد. در تفکر یهودیت، مسحیت و اسلام چه تجربه و اسناد معتبر در دست ما موجود است اثبات میکند عدالت الهی در اجتماعی بشری بیعدالتی محض است که بنام عدالت اجتماعی الهی بمردم خورانده می شود بیعدالتی که جوهر عدل الهی است در جبر الهی آشکار می شود. در آیه ۲۱ سوره اسرا- بخوب واضح و خود اقرار به بیعدالتی الهی می باشد، « بَنگَرِ مَا چگونگی بعض مردم را بر بعض دیگر برتری دادیم » از این قبیل آیات در هر سه کتب مقدس فراوان وجود دارد، صرفاً به جهت خلاصه نویسی زیاده تر بدان نمی پردازم اما آنچه در این بحث و نقد به دین به منزله یک نظام اندیشه ها و باورها و به آگاهی دینی، پایان نمی گیرد بلکه آنچه مهم است وضعیت مادی ای که دین را می سازد تا زندگی را برای ستمدیدگان و آنهایکه از حق انسانی شان محروم شدند قابل تحمل کند، ناپلیون زمانی گفته بود: دین بوده است، که بینوایان را از تباه کردن جان ثروتمندان باز داشته است. زیرا از آنجا که نابرابری طبیعی و اجتماعی عده ای از انسانهای بیشمار محکوم به فقر و شکست کرده است، در برابر یأس و حرمان، امیدی فوق طبیعی تنها علاج است. اگر این امید از میان برخیزد جنگ طبقاتی شدت خواهد. (۴۲)

جوهر دین بنده ساختن، بی اراده کردن و تسلیم بودن به اراده و قدرت مافوق درزندگی بشر است. در تفکر دین بشر مخلوق بی اراده ناتوان و ضعیف است که از خود اراده ای برای بقا ندارد، این تفکر که از خود بیگانگی جوهر ادیان است تا بشر را سلب اراده کرده و توانمندی های وی را در مطلقیت جبر دین انجامید و انسان را از خودش و مناسبات اجتماعی اش بیگانه میسازد و هرچی در زندگی وی وجود دارد از جانب الله است و تغییر ناپذیر میباشد یعنی نباید فکر کنی که می توانی تغییر بدهی هرچه است قناعت کن و راضی باش و نعمت الله را توسط احکامش بجا بیاور، تا نزد الله رستگار شوی و پاداشش در بهشت برین در انتظارت خواهد بود.

اگر به جوامع که ادیان نقش تعیین کننده دارد توجه کنیم، نابرابری و بی عدالتی را زاده مناسبات اجتماعی و اقتصادی جامعه نمی داند بلکه آنرا عدل الهی تعریف میکنند، طبقاتی بودن جامعه را فرمان و اراده الله ابلاغ میکنند و می گویند سرکشی و قیام گناه عظیمی است، اطاعت از خدا و اطاعت از رسول و ولی ظالم زمان جزء احکام و اصول دین شده و این قوانین تخطی ناپذیر و دستوراتی است که بنام برادری، برابری و عدالت خداوند با جعل و ریاکاری انسان ها

را برده و بنده خود سازند، بر این اساس ادیان نه تنها پیام آور آزادگی و عدل و برابری نبودند بلکه عمر برده گی و بنده گی انسان ها را طولتر ساختند و بزرگترین جنایات را به بشر و شان آدمیان روا داشتند. حتا در بهشت هم کنیزی و غلامی را براساس مناسبات دنیا حفظ کرده اند. انسان ها باید بیاموزد، که این رسولان و پیغمبران بیشتر از جادو گران و ساحران نبودند، ترس و وحشت در جامعه بوجود میآوردند، خدا و خالقی میتراشیدند و او را ناجی و نگهبان آنان قلمداد میکردند و خود را پلی رابطه بین خالق و مخلوق جا میزنند تا خواهشات نفسانی خود را بنام گفتار الله به انسان ها بقبولانند.

عدالت آن نیست که این رسولان نا رسول به مردم ابلاغ کردند بلکه عدالت به عنوان اصل خردمندانه همزیستی انسانها، مفهوم بنیانی فلسفه اخلاق و فلسفه اجتماعی و اقتصادی است. افلاطون، عدالت را رفتار درست با هموعان دانسته و آن را بالاترین فضیلت « و مجموع همه فضیلتها » نام نهاده است.

در فلسفه ارزش و اخلاق مدرن، عدالت پیش شرط تحقق ارزش های دیگر است و با حقوق بشر، کرامت انسانی، آزادی و حفظ ارزش های انسانی در هم تافته و جدا ناپذیر است. جان رالز، در تئوری عدالت خود «۱۹۷۵م»، مفهوم عدالت منصفانه را مطرح می کند و نظم اجتماعی را به عنوان عادلانه تعریف می کند که مورد تأیید هر عضو آن باشد و حتی آنها هم هنگامی که هیچ یک از آن افراد نمی دانند چه جایگاهی در آن جامعه خواهند داشت. ای انسان بیاموز و درک کن که این تو هستی که بت را میتراشی، آتش می افروزی و کتب مقدس را تالیف میکنی پس تو خالقی و بیاموز که یک خالق عادل و آگاه باشی.

منابع:

* مسخر . (م س خ خ ع ص) نعت فاعلی از تسخیر. تسخیرکننده . | | تکلیف کننده کسی را به کاری بدون مزد. (از اقرب الموارد) (از منتهی الارب). | | مطیع و منقاد کننده . (از اقرب الموارد) (از منتهی الارب). - مسخرالریاح ؛ از صفات باری تعالی . و رجوع به تسخیر شود.

۱ - موالی: (م) (ع ا) ج مولى . (ناظم الاطباء) (آندراج). و رجوع به مولى شود. | | اقربا و نزدیکان مانند پسرعمو و جز آن . (یادداشت مؤلف) : و انى خفت الموالى من ورائى و کانت امرأتى عاقراً فهب لى من لدنک وليا. (قرآن ۵/۱۹) ج مولاة. (متن اللغة) (یادداشت مؤلف).

رجوع به مولاة شود. || یاران و دوستان . (ناظم الاطباء). یاران و خداوندان . و آن جمع مولاست . (غیاث) . خداوندان . (ناظم الاطباء) (یادداشت مؤلف) . رؤسا . بزرگان . صاحبان . (یادداشت لغت نامه) . || آزادشدگان) . یادداشت مؤلف (غلامان بندگان .

به وقت آن که صلتهای دهی موالی را
ز یک دو صلت این خسروانت آید ننگ .

فرخی .

یکی از موالی عبدالله چون دید بانگ کرد که امیرالمومنین را بکشتند. (تاریخ بیهقی چ ادیب ص ۱۸۹) .

این حکم خدای است رفته بر ما
او بار خدای است و ما موالی .

ناصر خسرو .

امیر اسماعیل با موالی و ممالیک خویش و اصحاب و اتباع پدر مقابل آمد. (ترجمه تاریخ
یمینی ص ۱۹۳) . بعضی بر خانه موالی خویش خروج کردند و به معاندان آن دولت التجا
ساختند. (ترجمه تاریخ یمینی ص ۱۰)

- موالی نواز ؛ بنده نواز . غلام نواز . زیر دست نواز . که زیر دستان و غلامان خویش بنوازد ؛
مهتر چنین باید موالی نواز
مهتر چنین باید معادی شکن .

۲ - بیان الادیان - تالیف: ابوالمعانی محمد بن الحسین العلوی - صفحه ۲۰۴ تا ۲۰۷ .

۳ - تاریخ طبری - تالیف محمد بن جریر طبری جلد سوم صفحات ۹۳۷ الی ۹۴۱ .

۴ - کمکهای اقتصادی در دوران باستان - از فرانتس آلتهایم - ترجمه امیر هوشنگ امینی -
صفحات ۱۴۲ - ۱۵۲ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۱۶۳ .

۵ - تاریخ طبری - جلد سوم - صفحات ۳۸ - ۴۰ .

- ۶ - اخبار ایران از الکامل بن اثیر - ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی - صفحه ۵۳ .
- ۷ - طبقات از محمد بن سعد کاتب واقدی - ترجمه: دکتر محمود مهدوی دامغانی - جلد سوم صفحات ۱۵۲ - ۱۶۲ .
- ۸ - I. Goldziher : Vorlesungen über den Islam. - صفحه ۱۷۲ .
- ۹ - طبقات ابن سعد جلد ۳ صفحات ۸۷ - ۹۷ .
- ۱۰ - طبقات ابن سعد - جلد سوم صفحات ۲۹۷ تا ۳۰۱ .
- ۱۱ - تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان - صفحات - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۸۸۶ - تاریخ طبری جلد ۵ - صفحه ۲۸۷ - اخبار الطوال - از ابوحنیفه احمد بن داود دینوری در گذشته ۲۸۳ قمری - ترجمه: دکتر محمود مهدوی دامغانی - صفحه ۱۴۳ - اسدالغابه جلد ۲ صفحه ۲۹۵ - طبقات بن سعد جلد سوم صفحه ۹۷ تا ۱۰۵ .
- ۱۲ - تاریخ دمشق جلد ۹ - صفحه ۲۵۰ - ۲۷۲ - ابن اثیر جلد ۵ صفحه ۲۱۷۵ .
- ۱۳ - تاریخ تمدن اسلام - جرجی زیدان - صفحه ۹۸ .
- ۱۴ - عیون الاخبار - جلد اول - صفحه ۵۳ .
- ۱۵ - دکتر ط حسین - اسد الغابه - جلد ۲ صفحه ۲۹۵ .
- ۱۶ - تاریخ طبری از محمد بن جریر طبری، جلد هشتم - صفحات ۳۴۲۵ - ۳۴۴۵ . مقدمه ابن خلدون صفحات ۳۳۲ - ۳۵۰ . فتوح البلدان از احمد بن یحیی بن جابر بلادزی ترجمه - دکتر محمد توکل - صفحات ۶۲۶ - ۶۴۳ .
- ۱۷ - مروج الذهب و معادن الجواهر از ابواحسن بن حسین مسعودی - ترجمه ابوالقاسم پاینده - جلد اول - صفحه ۶۹۰ .
- ۱۸ - تاریخ سیاسی اسلام - تالیف: دکتر حسن ابراهیم حسن - ترجمه قاسم پاینده - صفحه ۲۹۳ .

- ۱۹ - تاریخ سیاسی اسلام - صفحه - ۲۹۲ .
- ۲۰ - تاریخ طبری - جلد پنجم صفحه ۱۹۳۳ - اخبار ایران - از الکامل بن اثیر - صفحه ۲۱۲ - ۲۱۳ .
- ۲۱ - آیو. یاکوبوفسکی - تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هجدهم میلادی - صفحه ۱۵۵ .
- ۲۲ - همانجا صفحه ۱۸۱ .
- ۲۳ - تاریخ طبری - جلد ۹ - صفحه ۳۸۵۴ .
- ۲۴ - تاریخ طبری - جلد ۹ - صفحه ۳۸۵۵ .
- ۲۵ - اسلام در ایران - از هجرت تا پایان قرن نهم هجری - بطروشفسکی - ترجمه کریم کشاورز - صفحه ۴۷ - جمهوری کاسبکار - بررسیهایی در قرن امویان - محقق مذهبی بلژیکی (پر لامنس) صفحه ۹۵ الی ۱۱۲ .
- ۲۶ - تاریخ کامل - عزیزالدین ابن اثیر - جلد ۴ - صفحه ۱۶۰۵ . تاریخ تمدن اسلام - جرجی زیدان - صفحه ۸۸۴ .
- ۲۷ - فتوح البلدان از بلادزی - صفحه ۵۸۱ .
- ۲۸ - تاریخ طبری - جلد ۲ - صفحه ۱۱۰۷ . تاریخ طبرستان - صفحه ۱۶۴ .
- ۲۹ - تاریخ طبری - جلد ۵ - صفحه ۶۶۲ . جلد ۹ - صفحات ۳۸۴۵ و ۳۹۴۰ . جلد ۱۰ - ۴۵۷۷ .
- فتوح البلدان از بلادزی صفحات ۵۴۷ تا ۶۰۱ . - تاریخ مختصر افغانستان استاد عبدالحی حبیبی صفحات ۸۰ تا ۱۱۲ . - افغانستان در مسیر تاریخ از غلام محمد غبار - جلد اول - صفحات ۵۹ تا ۷۴ .
- ۳۰ - اخبار ایران از الکامل ابن اثیر جلد اول - صفحه ۲۹۲ . - تاریخ تمدن اسلام - جرجی زیدان - صفحه ۸۸۴ و ۸۸۵ .
- ۳۱ - تاریخ تمدن اسلام - جرجی زیدان - ترجمه و نگارش علی جواهر کلام - صفحه ۸۸۵ .

۳۲ - تاریخ طبری - جلد ۵ - صفحه ۲۱۱۶ . تاریخ کامل - جلد سوم - صفحه ۲۹۱ .

۳۳ - طبقات ابن سعد جلد ۷ - صفحات ۲۰ و ۵۳ .

۳۴ - تاریخ طبرستان و رویان و مازندران - صفحه ۳۵۰ . - طبقات ابن سعد - جلد ۷ - صفحه ۲۶۱ . - تاریخ طبرستان جلد اول صفحه ۱۴۰ . - تاریخ بخارا صفحه ۵۶ . - دکتر عبدالحسین زرین کوب - دو قرن سکوت - صفحات ۲۹۴ و ۲۹۵ .

۳۵ - احکام قرآن از دکتر محمد خزاحی صفحات ۱۶۴ الی ۱۶۹ .

۳۶ - صلب . (ص ل) (ع ا) چربش استخوان و فی الحدیث : لما قدم مكة اتاه اصحاب الصلب ؛ ای الذین یجمعون العظام و یستخرجون ودکها و یا تدمون به . || استخوان پشت . (منتهی الارب) بازوی پشت . (مهدب الاسماء) . عظم من لدن الکاهل الی العجب . (قاموس) . || زمین درشت . (منتهی الارب)

۳۷ - نکاح (ن) (ع مص) زن کردن . (ترجمان علامه جرجانی ص ۱۰۱) . (زوزنی) . عقد زناشوئی بستن . (از منتهی الارب) . زن گرفتن . تزوج . (از اقرب الموارد) (از متن اللغة) . نکح . (متن اللغة) . کابین کردن . (یادداشت مؤلف) . * شوی کردن . (ترجمان علامه جرجانی ص ۱۰۱) * (از زوزنی) . شوهر کردن . (تاج المصادر بیهقی) * (از متن اللغة) (از اقرب الموارد) . * (امص) عقدی که میان زن و شوهر بندند . (آندراج) . ازدواج . میزاد . زناشوئی . عروسی . بغل خوابی . (ناظم الاطباء) . کابین . عقد زناشوئی . زواج . کدخدائی . تأهل . (یادداشت مؤلف) . عقدی که به موجب آن علاقه زناشوئی بین زن و مرد ایجاد شود .

و ر این فتاد ز من دست بازدار و برو

که نیست با تو مرانی نکاح و نی شرکه . منوچهری .

میان ما نه عقدی نه نکاحی

نه آیین عروسی بود ونه سور . منوچهری

رسول فرموده است : النکاح سنتی . (کتاب النقص ص ۵۰۱)

رای اقصی القضاة اگر خواهد
زله پیش از نکاح بفرستد. خاقانی

-به نکاح ... بودن ؛ در عقد او بودن . همسر او بودن . خاص او بودن ؛

اسمای طبع من به نکاح ثنای اوست
ز آن فال سعد ز اختر اسما بر آورم . خاقانی.

به نکاح در آوردن ؛ به زنی دادن ؛ به حلب برد و دختر خود به نکاح من در آورد. (گلستان)
-در نکاح ... شدن ؛ در حباله^۴ عقد درآمدن ؛

عجوز جهان در نکاح ملک شد
که جز عذر زادش رائی نیابی . خاقانی

نکاح دائم رجوع به عقد و عقدی شود.

-نکاح کردن ؛ عقد کردن . عقد زناشویی بستن . زن یا دختر را به کسی به شوی دادن ؛ امیر
مردانشاه را به کوشک سالار بکتغدی آوردند و عقد و نکاح آنجا کردند. (تاریخ بیهقی
ص ۵۳۵) *

بکرگرنه‌های من عقد تو بست یک شبه
با تو نکاح کردم ز آنکه به غمزه دلبر است بدر چاچی (آندراج).
کنم هر کجا شاهی را نکاح
چو طغرا به قاضی نبینم صلاح ملا طغرا (اندراج)

نکاح منقطع . رجوع به صیغه شود.

(مص) گاییدن . (از منتهی الارب) . مجامعت کردن . (تاج المصادر بیهقی) (زوزنی) . جماع
کردن . (آندراج) . زناشویی کردن . (فرهنگ فارسی معین) و دعوی های بزرگ کردند
چون نکاح بنات و اخوات و نکاح غلامان . (کتاب النقص ص ۳۲۹) غالب شدن خواب بر
چشم کسی . * (از ناظم الاطباء) (از اقرب الموارد) (از متن اللغة) . * تر کردن باران زمین را .
(از ناظم الاطباء) . نکح المطر الارض ؛ اختلط بترهاها . (اقرب الموارد) (از متن اللغة) . * غالب

شدن دوا بر کسی . (از ناظم الاطباء) (از متن اللغة). نکح الدواء فلاناً؛ خامره و غلبه . (اقرب الموارد).

۳۷ - حور: جمع آن حوران (زنان سیه چشمان سپید اندام) زنانکه در بهشت برای ارضاء شهوت مردان بهشتی هستند. حور (دختر بکره است). (هخدا جلد ۱۹ صفحه ۸۳۴)

نبود اندر او نیرنگ چیز زشت توگفتی مگر حور بود از بهشت « فردوسی »

بهشت روی من آن لعبت پری رخسار که در بهشت نباشد بلطف او حوری « سعدی »

حور بهشتی گرش به بیند بی شک حفره کند تا زمین بیارد آهون « دقیقی »

بشاد کامی در مجلس بهشت آئین بخواه باده از آن دلبران حور نژاد « مسعود »

۳۹ - غلمان: (ع) جمع غلام است بر امرد اطلاق شود. خدمتگاران بهشتی بصورت امردان که در خدمت اهل جنت خواهند بود. (اول کسی در آفاق گریست ابلیس بود، حوران و غلمان و ولدان برگرد وی برآمدند). قصص الانبیاء ص ۱۹ . گفت رسول الله رضوان با اهل بهشت آمده اند و حله ها آورده اند، و ولدان و غلمان صف در صف (قصص الانبیاء ص ۲۴۵) (دهخدا جلد ۳۶ صفحه ۲۹۴)

مگر لشکر که غلمان خلدند سر ادقشان زده دیبای اخضر « ناصر خسرو »

همه اندیشه‌های بدترا دیوند در دوزخ همه تدبیر های نیک حورانند با غلمان « ناصر خسرو »

بگذر از نفس بهیمی تا نباشد تنت را طمع نقل و مرغ و خمر و حور و غلمان داشتن « سنایی »

ور چنین حور در بهشت آید همه خادم شوند و غلمانش « سعدی »

آنجا که ساعد تو برآید ز آستین غلمان رود ز دست و گزد حور پشت دست « صائب »

غلام: واژه عربی کودک (منتهی الارب) کودک بنده (غیاث اللغات) کودک شهوت پدید آمده، بنده پسر از هنگام چهارده سالگی تا بیست و یک سالگی. (مسعودی).

(ترجمه تاریخ طبری مصحح مرحوم بهار ص ۲۷۰) پسری امردی که باوی عشق ورزند. پسر زیبا روی. معنی اصلی غلام پسر و امرد است که شاهان و امرا و شعرا و توانگران علاوه بر استفاده از غلامان خود در مورد خدمتگزاری و جنگاوری و تجمل با بعضی از بندگان خوبرو عشق می ورزیدند از این رو غلام در ادبیات مفهوم معشوق را بخود گرفته است.

غلام و جام می دوست دارم نه جای طعنه و جای ملام است « منوچهری »

ری خداوند راست حاکم و فرماواست گر بگشدد بنده ایم ور بنوازد غلام « سعدی »

صبا از عشق من رمزی بگو با آن شه خوبان که صد جمشد و کیخسرو غلام کمترین دارد
« حافظ »

امرد: (أر) (ع ص) ساده زنج. (منتهی الارب) (غیاث اللغات) (ناظم الاطباء). بی ریش. (تاج المصادر بیهقی) (مصادر زوزنی) (غیاث اللغات) (فرهنگ فارسی معین). جوانی که شاربش دمیده ولی ریش نیاورده باشد. (از اقرب الموارد). جوان بی ریش و ساده زنج، یعنی بچه بی ریش. (آندراج). بیموی. ساده روی. ساده. (فرهنگ فارسی معین). پروند و چره یعنی پسر ساده زنج که هنوز ریش برنیاورده باشد. (ناظم الاطباء). پسر بدکار. مفعول. (فرهنگ فارسی معین) نقل است که روزی در گرمابه آمد غلامی امرد درآمد گفت بیرون کنید او را که با هر زنی یک دیو است و با هر امردی ده دیو است که او را می آریند در چشمهای مردمان (تذکره الاولیاء عطار).

بعد از آن اندر شب عشرت بفن

امردی را بست حنا همچو زن. مولوی مثنوی

امردی تندخوی بود و درشت

سخن از تازیانه گفتی و مشت. سعدی

امرد آنگه که خوبروی بود
تلخ گفتار و تندخوی بود.
گلستان

کودک خوب صورت . (آندراج) . اسب امرد؛ اسبی که گرداگرد سم آن موی نباشد. (از منتهی الارب) (ناظم الاطباء). اسبی که در تنه (زهار و میان ناف) آن موی نباشد. (از اقرب الموارد). (غصن امرد؛ شاخ بی برگ). منتهی الارب) (ناظم الاطباء) (از اقرب الموارد). درخت بی برگ . (تاج المصادر بیهقی) (مصادر زوزنی) . ج ، مُرد. (از اقرب الموارد) (فرهنگ فارسی معین) . امارد . (ناظم الاطباء) (فرهنگ فارسی معین) .

۴۰ - کنیز: (ک) (ا) پرستار و خدمتکار زنان باشد و به عربی جاریه خوانند. (برهان) . زن مملوکه و پرستار زنان . (غیاث) . خادمه و آن را برای تصغیر کنیزک گویند. (انجمن آرا) (آندراج) . امه . مولاة . مقابل غلام . عبد . مولی . بنده . زن که بخزند خدمت را . صیغه . جاریه . داه . دده . برده مادینه . (یادداشت به خط مرحوم دهخدا) . ترنی (منتهی الارب) . برده ای که دختر یا زن باشد و داه و لاجین و خدمتکار و پرستار زنانه و جاریه . (ناظم الاطباء) . اوستا ، «کنیا ، کینین ، کینیکا» دختر جوان) . پهلوی ، کنیک* هندی باستان ، «کنیه ، کنیه» و این کلمه مرکب است از: کن (زن) + ییز (پسوند تصغیر) = یزه (دوشیزه) . با پهلوی ، پازند «کنیچک» * قیاس شود. امروزه به معنی زن است و مجازاً به معنی پرستار استعمال می شود. (از حاشیه برهان چ معین)

از آن سوی رودان کنیزان بدند
ز دستان همه داستانها زدند .
فردوسی

کنیزان مانند تابنده ماه
غلامان چینی همه با کلاه .
فردوسی

وزان قندهاری دلارا کنیز
سخن راند کو درخور تست نیز .
فردوسی

بسیار جامه پوشیدنی و هم کنیزان را. (تاریخ بیهقی چ ادیب ص ۲۳۶) * مهد را آنجا

فرود آوردند با بسیار زنان چون ... و ددگان و خدمت کاران زنان و خادمان و کنیزان . (تاریخ بیهقی چ ادیب ص ۴۰۱)

شکرلب با کنیزان نیز می ساخت
کنیزانه بدیشان نرد می باخت .
نظامی

بدان مشکوی مشک آگین فرود آی
کنیزان را نگین شاه بنمای .
نظامی

وزان خوبان چو درره پای بفشرد
کنیزی چند را با خویشتن برد .
نظامی

کنیز یعنی دختر بکر. دوشیزه . (برهان) * (از غیاث) (از ناظم الاطباء). دختر بکر را خوانند.
(جهانگیری). صاحب جهانگیری گفته به معنی دختر بکر است ، فردوسی راست ... * از این
شاهد جهانگیری بکارت ثابت نمی شود. شاید از دختر به معنی بکر قیاس کرده . (انجمن آرا)
(آندراج)

۴۱ - در تفسیر سوره الانسان آیات ۱۰ الی ۲۰ - جلد هشتم صفحات ۱۵۸ و ۱۵۹ .

Quoted in Bouhdiba.pp.۹۵ – ۹۶.

۴۲ - درسهای تاریخ - ویل و اری یل دورانت - صفحه ۵۵ .